

سفیران اسلام

تألیف:

عبدالقادر الشیخ ابراهیم

ترجمه:

عبدالرحیم هاشم زهی

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت های مفید

www.aqeedeh.com

www.nourtv.net

www.islamtxt.com

www.sadaiislam.com

www.ahlesonnat.com

www.islamhouse.com

www.isl.org.uk

www.bidary.net

www.islamtape.com

www.tabesh.net

www.blestfamily.com

www.farsi.sunnionline.us

www.islamworldnews.com

www.sunni-news.net

www.islamage.com

www.mohtadeen.com

www.islamwebpedia.com

www.ijtehadat.com

www.islampp.com

www.islam411.com

www.videofarda.com

www.videofarsi.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
فهرست مطالب

۷	پیشگفتار.....
۹	علی بن ابی طالب <small>علیه السلام</small>
۹	نام و نسب.....
۹	ویژگی های جسمانی.....
۹	تربیت.....
۱۰	اسلام آوردن.....
۱۱	شجاعت.....
۱۲	در غزوه خیبر.....
۱۲	ازدواج.....
۱۳	همسران و فرزندان حضرت علی <small>علیه السلام</small>
۱۴	مقام حضرت علی <small>علیه السلام</small>
۱۵	زهد و تواضع.....
۱۷	مقام سیاسی.....
۱۸	مقام علمی.....
۲۰	حضرت اسامه بن زید <small>رضی الله عنه</small>
۲۰	نام و نسب.....
۲۰	ویژگی های جسمانی.....
۲۲	لقب.....

۲۳	ولادت و پذیرش اسلام
۲۴	پرورش
۲۴	مقام ایشان
۲۵	فرمان برداری از مادر
۲۵	جهاد با مشرکین
۲۷	کناره گیری از فتنه
۲۸	وفات
۲۹	حضرت عبدالله بن عباس <small>رضی الله عنهما</small>
۲۹	نام و نسب
۲۹	لقب
۲۹	مشخصات
۳۰	تولد
۳۱	همراهی (مصاحبت)
۳۲	علم و فضل
۳۴	نابینایی
۳۵	تواضع
۳۶	جهاد
۳۶	ذکاوت
۳۸	وفات
۴۰	عبدالله بن زبیر <small>رضی الله عنهما</small>
۴۰	نام و نسب

۴۰	ولادت
۴۱	مشخصات
۴۲	پرهیزگاری
۴۳	شجاعت
۴۵	خلافت
۴۷	جهاد با حجاج
۴۸	نتیجه
۴۹	عبدالله بن عمر بن الخطاب <small>رضی الله عنهما</small>
۴۹	نام و نسب
۴۹	مشخصات و عادات
۴۹	عادات
۵۰	ولادت، اسلام و هجرت
۵۰	«جهاد»
۵۰	مقام علمی
۵۱	پیشنهاد امارت
۵۳	زهد و تقوی
۵۶	اخلاق
۵۶	وفات
۵۸	عبدالله بن عمرو بن العاص <small>رضی الله عنهما</small>
۵۸	نام و نسب
۵۸	ولادت، اسلام

۵۸	مشخصات
۵۸	مقام علمی
۵۹	تقوی و زهد
۶۰	از سخنان ایشان
۶۱	راستگویی و سخاوت
۶۲	موضع او نسبت به جنگ میان مسلمانان
۶۴	وفات
۶۵	حضرت عبدالرحمن بن ابی بکر صدیق <small>رضی اللہ عنہ</small>
۶۵	نام و نسب
۶۵	جایگاه
۶۶	اسلام آوردن
۶۷	جهاد
۶۷	جنگ یمامه
۶۸	صداقت و پاکدامنی
۷۰	وفات
۷۲	حضرت ثابت بن قیس <small>رضی اللہ عنہ</small>
۷۲	نام و نسب
۷۲	جایگاه
۷۴	پرهیزگاری
۷۵	صداقت و وفاداری
۷۶	جهاد
۷۷	شهادت

۷۷	اجراء وصیت
----------	------------

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله وأصحابه أجمعين.

پیشگفتار

در عالم هستی انسان برترین مخلوقات است که خداوند متعال او را به نام جانشین در دنیا و معمار آن معرفی کرده و از میان آنها انبیاء و رسل علیهم السلام را جهت رهبری و هدایت جوامع بشری انتخاب نمود.

آخرین و خاتم آنان حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله هستند. ایشان تقریباً ۱۴۰۰ سال قبل در این دنیا تشریف آوردند و جهان را که بر پرنگاه نیستی و اضمحلال قرار داشت به سوی نور و رستگاری و آئین انسانیت راهنمایی کردند و انسان را از حضيض پستی به اوج تعالی ترقی عروج دادند.

مکتب محمدی شاگردان و جانثاران بی‌مانندی تحویل جامعه دادند که خداوند متعال آنان را مدار ایمان معرفی کرده و فرمود: ﴿فَإِنْ ءَامَنُوا بِمِثْلِ مَا ءَامَنْتُمْ بِهِۦ فَقَدِ اهْتَدَوْا ^ط وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ﴾ [البقرة: ۱۳۷].^۱

و پیامبر صلی الله علیه و آله محبت دوستی آنان را چنین بیان فرمودند: «لكل شيءٍ أساسٌ وأساس الإسلام حب أصحاب الرسول صلی الله علیه و آله وحب أهل بيته».^۲

۱- ترجمه آیه: «اگر آنان ایمان بیاورند همچنان که شما ایمان آورده‌اید و بدان چیزهایی که شما ایمان دارید ایشان نیز ایمان داشته باشند بی‌گمان رهنمود گشته‌اند و اگر پشت کنند پس راه اختلاف و عداوت را در پیش گرفته‌اند.»

۲- امام بخاری در کتاب تاریخ تعلیقاً روایت کرده است. (خامس الخلفاء للأستاذ حسن كامل الملطأوی)

«هر بنای پایه و اساسی دارد و اساس دین مبین اسلام بر پایه محبت اصحاب و اهل بیت پیامبر ﷺ استوار است.»

و محبت با شخص بسته به شناخت و آشنائی او است. بنابراین، بنده بر آن شدم که جهت آشنائی کودکان و نوجوانان عزیز مجموعه داستان‌های زندگانی سفیران اسلام نوشته عبدالقادر الشیخ ابراهیم را از زبان عربی به فارسی برگردانم که به توفیق خداوند این مجموعه رسائل به فارسی ترجمه شد، و اینک جلد اول که با داستان زندگی حضرت علی ﷺ آغاز می‌شود، خدمت عزیزان تقدیم می‌شود، و لازم به تذکر است که جهت استفاده دوستان مطالبی مفید از مترجم نیز با استناد از منابع معتبر اضافه شده است. و از خداوند متعال امیدوارم که این کوشش اندک را به بارگاه خویش شرف قبولیت عنایت فرماید، و ما توفیقی إلا بالله علیه توکلت و إلیه أنیب.

عبدالرحیم هاشم‌زهی

از

حوزه علمیه عین العلوم گشت سراوان

علی بن ابی طالب

نام و نسب

نام: علی

کنیه: ابوالحسن.

قبیله: قریشی هاشمی.

سلسله نسب: علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قُصی^۱. ایشان از حضرت جعفر ده سال کوچکتر و جعفر از عقیل ده سال کوچکتر و عقیل از طالب ده سال کوچکتر بودند^۲.

ویژگی های جسمانی

ایشان چشمانش درشت، چهره اش گندم گون، قامتش نسبتاً کوتاه، ریشش انبوه و پرپشت و شانهاش فراخ بود، صورتش زیبا چون ماه تمام می درخشید. و یکی از آن ده نفری هستند که پیامبر آنها را مژده بهشت داده اند و چهارمین خلیفه از خلفاء راشدین هستند، و اولین نوجوانی است که در سن ده سالگی ایمان آوردند.

تربیت

ابن هشام در کتاب سیرت خویش بیان نموده که قریش با قحطسالی شدیدی مواجه شدند و ابوطالب فرزندان بسیاری داشت، رسول الله به عمویش عباس که یکی از متمولترین و ثروتمندترین بنی هاشم به شمار می رفت. گفت این قحطی مکه را فرا گرفته

۱- سلسله نسب مادری: فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است.

۲- در سال ۲۳ قبل از هجرت تولد یافت و تقریباً ۳۰ سال از حضرت رسول کوچکتر بود.

و برادرت ابوطالب زیاد عیالدار شده، بیا برویم پیش ایشان و هریک تکفل یکی از فرزندان ایشان را به عهده بگیریم تا از این رهگذر تخفیفی از بار زندگی او حاصل گردد، عباس پیشنهاد او را پذیرفت، پیش ابوطالب آمدند و گفتند: هریکی از ما تصمیم داریم تربیت از فرزندان شما را بپذیریم، ابوطالب گفت: تنها عقیل را برایم بگذارید و هرکدام از بچه‌ها را که خواستید همراه‌تان ببرید، به دنبال همین اجازه رسول خدا ﷺ علی را برگزید و حضرت عباس ﷺ، حضرت جعفر ﷺ را همراه خود برد. پس از آن علی برای همیشه در خانه پیامبر ﷺ ماند تا این که ایشان به پیامبری مبعوث شدند و علی ایمان آورد و از پیامبری ﷺ پیروی و اطاعت نمود، این احسان خداوند بر علی ﷺ بود که ایشان را در خانه پیامبر ﷺ تربیت نمود تا این که از منبع فیاض اخلاق، اعمال و آداب آن حضرت ﷺ سیراب گردید.

اسلام آوردن

حضرت علی ﷺ اولین نوجوانی است که اسلام آوردند و این بعید است شخصی که در تکفل پیامبر ﷺ تربیت شود و اخلاق و رفتار پیامبر ﷺ را از نزدیک مشاهده کند از او متأثر نشود و ایمان نیاورد. از حضرت زید بن ارقم ﷺ روایت شده که حضرت علی ﷺ اولین کسی است که اسلام را پذیرفت.

ابن هشام در کتابش آورده چون وقت نماز فرا می‌رسید پیامبر ﷺ به اتفاق حضرت علی ﷺ به دره‌های مکه می‌رفتند و نماز می‌خواندند، روزی ابوطالب آن دو را دید که نماز می‌خوانند، از حضرت علی پرسید: این چه دینی است؟ گفت به خدا و رسولش ایمان آورده‌ام و با او نماز خواندم و از او پیروی می‌کنم، گفت از او پیروی کن که ترا به سعادت و نیک‌بختی دعوت می‌دهد.

شجاعت

این جوان مؤمن که بدون مشوره پدرش دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله را پذیرفت، در زندگی‌اش خاطرات مهمی وجود دارد که او را برای جوانان بیدار هر عصر و زمان الگو و نمونه معرفی می‌کنند. ایشان شب هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله در رختخواب پیامبر صلی الله علیه و آله خوابیدند تا امانت‌های را که پیش پیامبر صلی الله علیه و آله بود، به صاحبانش تحویل دهند و جان خود را فدای رسول اکرم صلی الله علیه و آله کردند. و در جنگ خندق آنگاه که قهرمان مشهور عرب عمرو بن عبدود در میدان کارزار آمد و مبارز می‌طلبید، حضرت علی علیه السلام بلند شد و گفت یا رسول الله! من حاضرم با او مبارزه کنم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: علی بنشین او عمرو است، سپس او مسلمانان را به باد مسخره گرفت که آن بهستی که می‌گوئید هر که کشته شود وارد آن می‌شود کجا است و چرا کسی از شما به مبارزه نمی‌آید؟

دیگر بار حضرت علی علیه السلام گفت: یا رسول الله! من می‌توانم با او مقابله کنم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: بنشین او برای بار سوم صدا زد، حضرت علی علیه السلام به مبارزه‌اش برخاست. عمرو پرسید: تو کیستی؟

حضرت علی علیه السلام: منم علی.

او گفت: علی بن عبد مناف؟

علی: خیر، علی ابن ابی طالب.

عمرو گفت: برادرزاده. میان عموهایت افرادی از تو بزرگتر وجود دارد و من ریختن خون ترا مناسب نمی‌دانم.

حضرت علی علیه السلام: اما من ریختن خون ترا مناسب می‌دانم.

آنگاه مبارزه شدیدی میان‌شان درگرفت و حضرت علی علیه السلام پیروز شدند و جنگ‌آوران دشمن با شکست قهرمان‌شان پا به فرار نهادند.

در جنگ بدر به مبارزه ولید بن عتبه رفت و او را از پای درآورد. حضرت علی علیه السلام آنچنان فداکاری‌های مشهور و معرفی دارد که نشانه پیروزی ایمان و جوانمردی او به

حساب می آیند.

حضرت علی علیه السلام در تمام جنگها از اولین قهرمانان مسلمانان بودند و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله منزلت ویژه ای داشتند، ایشان در جنگ خیبر از خود رشادتها و دلاوریهای فراموش نشدنی به جای گذاشتند.

آنگاه که فتح بر مسلمانان دشوار شد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: فردا پرچم را به دست مردی می سپارم که دوستدار خدا و پیامبرش است و خدا و رسولش او را نیز دوست دارند. اصحاب روز بعد دیدند که پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت علی را خواستند و پرچم را به دست او سپردند و در آن شب حضرت علی علیه السلام مبتلاء به درد چشم بود و پیامبر صلی الله علیه و آله قدری آب دهان بر چشم او مالیدند، خوب شد و پس از آن هرگز به درد چشم مبتلاء نشد.

در غزوه خیبر

حضرت علی علیه السلام با جنگجوی یهودی به مبارزه پرداخت، سپر از دستش افتاد بلافاصله درب قلعه را به جای سپر در دست گرفته و به مبارزه ادامه داد تا این که یهودی را به هلاکت رساند و دژ خیبر را فتح نمود.

حضرت ابورافع رضی الله عنه یکی از جنگجویان غزوه خیبر می گوید که من و هفت نفر دیگر می خواستیم آن در را از جایش تکان دهیم، نتوانستیم. و از حضرت جابر رضی الله عنه روایت شده که حضرت علی علیه السلام روز خیبر درب را به دوش گرفته بود و مسلمانان از آن عبور نموده و قلعه را فتح کردند.

ازدواج

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله محبوب ترین دخترانش حضرت فاطمه را در نکاح او درآورد، و به فاطمه رضی الله عنها گفت که من ترا به عقد نخستین کسی که به من ایمان آورده و از همه اصحاب من عالم تر و بردبارتر و در دنیا و آخرت از سرداران اسلام است، درآورده ام.

حضرت اسماء بنت عمیس رضی الله عنها می گوید: زمان عروسی حضرت فاطمه رضی الله عنها و حضرت علی رضی الله عنه من پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله را دیدم که برای هر دو دعاهای خصوصی می کرد!

همسران و فرزندان حضرت علی رضی الله عنه

«حضرت علی رضی الله عنه در حیات حضرت فاطمه الزهراء رضی الله عنها با هیچ زنی ازدواج نکرد، اما بعد از وفاتش با چند تن ازدواج کرد که همسران و فرزندان او بدین ترتیب هستند».

- ۱- فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله، مادر حسن و حسین، و گفته شده محسن که در طفولیت به مرگ طبیعی درگذشت، زینت کبری و ام کلثوم همسر حضرت عمر رضی الله عنه.
- ۲- ام البنین بنت حرام الکلابی (مادر عباس، جعفر، عبدالله و عثمان است) که تمام شان در معرکه کربلا با برادرشان حسین شهید شدند.
- ۳- لیلی بنت مسعود التیمی (مادر عبیدالله و ابوبکر) در کربلا شهید شدند و از خود فرزندی باقی نگذاشتند.

۴- اسماء بنت عمیس (مادر یحیی، محمد اصغر، و عون است که آنان فرزندان نداشتند).

۵- ام حبیبه بنت زمعه تغلبی یا آن طوری که در بعضی دیگر از تواریخ ذکر شده صهباء بنت ربیع (مادر رقیه و عمر که این عمر در ۳۵ سالگی وفات نمود و فرزند هم باقی گذاشت).

۶- ام سعید بنت عروه بن مسعود ثقفی (مادر ام الحسن و رمله کبری) است.

۷- امامه بنت ابی العاص بن ربیع، مادر امامه زینت دختر رسول الله صلی الله علیه و آله هستند، امامه

۱- واقعی در تاریخ از امام باقر رضی الله عنه و از حضرت عباس رضی الله عنه روایت کرده است که زمان تعمیر خانه کعبه در سن سی و پنج سالگی پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه متولد شد. و در سنه دوم هجری در بیستم ماه محرم در سن هیجده سالگی به نکاح حضرت علی رضی الله عنه درآمد. و ایشان در شب سه شنبه ماه رمضان سال یازدهم هجری دنیا را بدرود گفت. *إنا لله وإنا إليه راجعون.* (المرتضی ص ۸۳) (مترجم).

مادر محمد اوسط است که فرزندی نداشت.

- ۸- خوله بنت جعفر حنفی (مادر محمد اکبر که به محمد بن حنیفه معروف است).
 ۹- پنج تن از پسران او که از خودشان نسلی باقی گذاشتند عبارت اند از: حسن، حسین، محمد بن حنیفه، عمر و عباس. دختران او از دیگر زنان عبارت اند از: ام هانی، میمونه، زینب، صغری، رمله صغری، ام کلثوم صغری، فاطمه، امامه، خدیجه، ام الکرام، ام جعفر، ام سلمه و جمانه».

(مترجم)

مقام حضرت علی علیه السلام

ایشان علیه السلام از جمع آن ده نفری هستند که پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را بهشت مژده دادند و به مقام جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان چهارمین خلیفه از خلفاء راشدین نائل شدند، و برای برتری ایشان تنها این بسنده است که پیامبر صلی الله علیه و آله محبت ایشان را از علائم ایمان و عداوت و دشمنی اش را نشانه نفاق معرفی کردند. و فرمودند ای علی! هرکس که تو را دوست دارد مؤمن است، و آن که با تو عداوت دارد منافق است، و فرمودند تو از منی و من از تو هستم.

و گفتند که علی علیه السلام خدا و پیامبر را دوست دارد و خداوند و پیامبرش نیز او را دوست دارند.

و در غزوه تبوک چون پیامبر صلی الله علیه و آله او را همراه نبردند و به عنوان امیر مدینه بعد از خودش منصوب کردند، حضرت علی علیه السلام گفت یا رسول الله! مرا با زنان و بچه‌ها می‌گذارید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: مگر دوست ندارید که تو نسبت به من مانند هارون برای موسی علیه السلام باشی با این تفاوت که هارون پیامبر خدا بود و بعد از من پیامبر دیگری نخواهد آمد.

و فرمودند اگر خداوند یک نفر را به وسیله تو هدایت کند برای تو از شتران

سرخ‌رنگ ارزش بیشتری دارد.

و فرمودند آیا به تو کلماتی نیاموزم چون بگوئید خداوند ترا مورد بخشش و لطف خویش قرار دهد با این که تو بخشوده شده‌ای، حضرت علی علیه السلام گفت بله یا رسول الله! بفرمائید و پیامبر صلی الله علیه و آله این کلمات را به ایشان آموختند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْعَلِيمُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمُ». «نیست هیچ معبودی جز خداوند بردبار و دانا، هیچ معبودی نیست جز پروردگار بزرگ و بلند مرتبه، هیچ معبودی نیست جز پروردگار آسمان‌ها و عرش بزرگ». و احادیث زیادی برتری ایشان را بیان می‌دارند.

زهد و تواضع

روزی حضرت معاویه رضی الله عنه از ضرار رضی الله عنه صدائی که یکی از یاران حضرت علی علیه السلام بود خواست که شخصیت حضرت علی علیه السلام را برای او بیان نماید، ضرار گفت: مرا معذور دارید، ولی حضرت معاویه رضی الله عنه اصرار نمودند که باید تعریف کنی، آنگاه لب به سخن گشود و گفت ایشان علیه السلام شخصی با دید وسیع، شجاع، عالم و عادل بودند و از سخنان علم و حکمت می‌طراوید از دنیا و زرق و برق آن نفرت داشتند و تاریکی و تنهایی را دوست داشتند، بسیار می‌گریستند و همیشه در تفکر به سر می‌بردند، لباس های کوتاه و نان خشک را می‌پسندید و در بین ما مانند یکی از ما بودند، هنگامی که از او می‌پرسیدیم پاسخ می‌داد، علماء دین را احترام می‌گذاشت و مساکین را به خودش نزدیک می‌کرد، نزد ایشان ظالم، توانایی ظلم را نداشت و ضعیف از عدالتش محروم نبود. قسم به خدا بسا شبهای تاریک من ایشان را می‌دیدم که ریش مبارکشان را گرفته و مانند مار گزیده‌ای به خودش می‌پیچید و با سوز گریه می‌گفت: دنیا تو خودت را برای من آراسته کرده‌ای پیش من آمده‌ای، برو دیگری را فریب بده من تو را طلاق بائن داده‌ام که جای بازگشتی نیست، زندگی در تو اندک و خطرات تو بی‌شمار آه از کمی توشه و طول مسافت و

نامنی راه. آنگاه حضرت معاویه رضی الله عنه گریست و گفت بخدا سوگند ابوالحسن این چنین بودند رحمت خداوند بر ایشان باد. و از ضرار پرسید: تو چقدر برای حضرت علی ناراحت هستی؟ گفت من مانند مادری که سر بچه‌اش در دامنش بریده شود.

أبجر بن جرموز می‌گوید که پدرم گفت من حضرت علی بن ابی طالب رضی الله عنه را روزی دیدم که از مسجد کوفه خارج می‌شد و دو چادر بر تن داشت، یکی قمیص و دیگر ازار و ازارش از نصف ساق بالاتر بود و ایشان رضی الله عنه تازیانه‌ای به دست گرفته و در بازارها گشت می‌زدند و مردم را به تقوی، راستی، معامله و تجارت صحیح دستور می‌دادند.

روایت شده که روزی حضرت علی رضی الله عنه نزد حضرت فاطمه رضی الله عنها رفت و سپس از منزل بیرون شد و به مسجد رفت و آنجا دراز کشید، پیامبر صلی الله علیه و آله وارد منزل شدند و از حضرت فاطمه رضی الله عنها پرسیدند که پسر عمویت کجا است؟ گفت در مسجد خوابیده است، رسول اکرم صلی الله علیه و آله به مسجد رفتند دیدند که چادرش افتاده و خاک بر پشت او چسبیده است، حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله خاک‌ها را از پشتش پاک نمودند و فرمودند: بنشین ای ابوتراب. از آن پس حضرت علی رضی الله عنه دوست داشت که او را ابوتراب صدا زنند.

شخصی می‌گوید که من حضرت علی رضی الله عنه را روزی در بازار دیدم که شمشیری می‌فروخت و می‌گفت چه کسی این شمشیر را از من می‌خرد، قسم به خدا در بسیاری از جنگها با این شمشیر از رسول الله صلی الله علیه و آله دفاع کرده‌ام و اگر به ارزش این پول داشتم این را نمی‌فروختم.

روز عید فطر مردی به خدمت ایشان رسید دید که ایشان نان خشک می‌خورند آنگاه که رعایا لقمه‌ای چرب و نرم می‌خوردند. پرسید یا امیرالمؤمنین! روز عید است و شما نان خشک تناول می‌کنید؟

حضرت علی رضی الله عنه گفت: امروز عید کسانی است که روزه و ترویج و اعمال آنان دیروز قبول شده و گناهان‌شان بخشوده شده است، امروز برای ما عید است و فردا برای ما عید است و هرروزی که نافرمانی خداوند را نکنیم برایمان عید است.

مقام سیاسی

ایشان چهارمین خلیفه از خلفاء راشدین هستند و در دوران خلافت خلفاء سه گانه علیهم السلام عضو مجلس شوری بودند و خلفاء ثلاثه با ایشان در امور سیاسی و دینی مشورت می کردند، و در معضلات بر رأی ایشان اعتماد می کردند.

و حضرت عمر رضی الله عنه همیشه می گفت: «لولا علی لهلك عمر» «اگر علی نمی بود عمر هلاک می شد».

پیامبر صلی الله علیه و آله ایشان را به عنوان فرماندار و قاضی یمن منصوب کردند تا در میان مردم قضاوت کند، حضرت علی رضی الله عنه عرض کرد یا رسول الله! من با علم قضاوت آشنائی ندارم. پیامبر صلی الله علیه و آله دست مبارک خویش را بر سینه او نهادند و فرمودند: خداوند قلبش را راهنمائی کن و سخنش را راست بگردان.

حضرت علی رضی الله عنه می گوید: به خدا قسم بعد از آن من در صحت هیچ قضاوتی تردید نداشتم.

و در زمان مجروح شدن امیرالمؤمنین حضرت عمر فاروق رضی الله عنه ایشان عضو مجلس شورای انتخاب خلیفه المسلمین بودند، و اعضای شوری عبارت بودند از: حضرت علی، حضرت عثمان، حضرت طلحه، حضرت زبیر و حضرت عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه.
 آنگاه که حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه گفتند چه خوب بود که امر خلافت بر عهده حضرت علی رضی الله عنه نهاده می شد و شما می دیدید که چگونه از عهده اش برمی آمد، اگرچه همیشه شمشیر همراهش بود.

و چون حضرت عثمان شهید شد مردم به سوی ایشان شتافتند و با ایشان بیعت کردند و بر بیعت ایشان حضرات انصار و مهاجرین رضی الله عنهم متفق شدند.

و گروهی بیعت نکردند، نه ناراحت شد و نه آنان را مورد هجو و سرزنش قرار داد.

در رابطه با کسانی که بیعت نکردند از او پرسیدند؟

فرمود: ایشان آن جمعی هستند که از پیروی حق خودشان را باز داشته اند و با باطل هم همراه نشده‌اند.^۱

مقام علمی

ایشان داناترین یاران پیامبر ﷺ بودند و مردم در مسائل مشکل و پیچیده به ایشان مراجعه می‌کردند و در میان مردم ضرب المثل مشهوری بود که قضیه ولا أبا الحسن لها مشکلی است و حضرت علی ﷺ حاضر نیست.

و از حضرت عطاء رضی الله عنه پرسیدند: در میان اصحاب پیامبر ﷺ از علی ﷺ کسی داناتر بود؟ گفت: خیر.

و آنچه که بر امامت و تفوق علمی ایشان گواهی می‌دهد این که دو مفسر بزرگ قرآن حضرت عبدالله بن عباس و حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنهما علم تفسیر را از ایشان آموختند.

و حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه می‌گوید: من علم تفسیر قرآن را از حضرت علی بن ابی طالب رضی الله عنه آموختم.

و حضرت عبدالله ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: اگر من کسی را از خود داناتر نسبت به کتاب خدا بدانم و بتوانم به او برسم حتماً پیش او خواهم رفت، شخصی پرسید: آیا حضرت علی رضی الله عنه را ملاقات نکرده‌اید؟ گفت: بله او را ملاقات کرده‌ام.

روزی حضرت علی رضی الله عنه جهت تحدیث نعمت گفت: سوگند به خدا هر آیه‌ای که نازل شده من می‌دانم در چه مورد نازل شده و کجا نازل شده است. خداوند به من قلبی بیدار

۱- پنج روز بعد از شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه در روز سه شنبه بیست و دوم ذی الحجه سال ۳۵ هجری مردم با ایشان بیعت کردند (المنتظم لابن جوزی) و در سحرگاه هفدهم ماه رمضان سال چهل در سن شصت و سه سالگی در مسیر راه مسجد به دست ابن ملجم عبدالرحمن مرادی کندی ملعون به شهادت رسیدند، مدت خلافت ایشان چهار سال و نه ماه بود، و نماز جنازه ایشان به امامت فرزندش حضرت حسن رضی الله عنه خوانده شد و در دارالامارة کوفه مدفون گردید. إنا لله وإنا إليه راجعون. (المرتضى للاستاد ندوی، ص ۱۶۸) (مترجم).

و زبانی جو یا داده است.

و این ذره‌ای است از آنچه به ایشان خداوند عطا کرده است و مشت نمونه خروار است، ورنه علوم و معارف ایشان اگر بر تمام انسانیت تقسیم شوند همه بهره‌مند می‌شوند، و این نسبت به شخصی که در منزل نبوت تربیت گشته و از علوم و معارف ایشان تغذیه شده و از روشنی نور نبوت بهره جسته است تعجب‌آور نیست. خداوند از ایشان علیهم السلام راضی باد و ما را به پیروی و (اطاعت‌شان) توفیق دهد. آمین

حضرت اسامه بن زید رضی الله عنه

الْحَبُّ بْنُ الْحَبِّ

نام و نسب

نام: اسامه رضی الله عنه

نام پدر: زید.

سلسله نسب: اسامه بن زید بن حارثه بن شراحیل بن عبدالعزی.

نام مادر: ام ایمن پرورش دهنده پیامبر صلی الله علیه و آله است.

ویژگی های جسمانی

مورخان مشخصات ایشان را چنین بیان کرده اند که او مردی سیاه‌رنگ، پهن‌بینی با شکمی برآمده بود که او را ذی البطین می‌خواندند. و این امر از عظمت او چیزی نمی‌کاهد، زیرا شخصیت فرد بسته به دیانت، اخلاق، خیرخواهی، و عقیده او است، نه به شکل و صورت ظاهری.

و از دیدگاه شرع اسلام شکل ظاهری معیار شخصیت نیست. پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: روز قیامت شخصی بلندقامت، فراخ‌شانه، تنومند و خوبصورت (زیبا) آورده می‌شود، ولی نزد پروردگار به اندازه بال پشه‌ای نیز ارزش ندارد. و می‌فرمایند: خداوند متعال به اجسام و اموال‌تان نگاه نمی‌کند، بلکه دل‌ها و اعمال‌تان را می‌نگرد.

خداوند تقوی و اعمال صالح را معیار برتری انسان‌ها قرار داده است، و می‌فرمایند:

﴿خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَىٰكُمْ﴾ [الحجرات: ۱۳].

ترجمه: «ای مردم ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، گرامیترین شما نزد خداوند باتقوی‌ترین شماست.»
و حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله که استاد و اسوه کامل بشریت بود و خداوند در باره ایشان می‌فرماید: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا ﴿٢١﴾﴾ [الأحزاب: ۲۱].

ترجمه: «برای شما در زندگانی: رسول خدا سرمشق نیکوئی هست، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند.»
فقراء و مستضعفان را که بسیاری از آنان سیاه و عجم بودند، در مجلس به خود نزدیک می‌نمود.
و آنگاه که خداوند ایشان را بخاطر شخص نابینا مورد سرزنش قرار داده و می‌فرمودند:

﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى ﴿١﴾ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى ﴿٢﴾﴾ «روی ترش کرد و اعراض نمود از آن که آن نابینا به نزدش آمد.»

محبت پیامبر صلی الله علیه و آله با آن صحابی نابینا افزون گشت.
حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله به تکبر و غرور و یا عدالت از او روی نگردانید، بلکه اشراف و بزرگان مکه در مجلس از پیامبر صلی الله علیه و آله در باره اسلام سؤالاتی می‌کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله از نابینا روی گرداند، و به سؤالات آنها پاسخ داد که اگر آنان ایمان می‌آوردند، قوم‌شان نیز مسلمان می‌شد.

زیرا مردم عامه از رهبران خویش پیروی می‌کنند، اما بازهم بنابر همین روی برتافتن خداوند، پیامبر صلی الله علیه و آله را مورد عتاب قرار داده می‌فرمایند:

﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى ﴿١﴾ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى ﴿٢﴾﴾ «روی ترش کرد و اعراض نمود از آن که آن نابینا به نزدش آمد.»

پس از آن هرگاه پیامبر ﷺ او را می‌دیدند به احترامش برخاسته و او را جای خود نشانده و می‌فرمودند: خوش آمدی ای کسی که پروردگارم مرا نسبت به شما عتاب نمود. و آنگاه که پیامبر ﷺ فاتحانه وارد شهر مکه شدند، دو نفر سیاه‌پوست بنام حضرت بلال رضی الله عنه و حضرت اسامه بن زید همراه وی بودند که یکی در سمت راست و دیگری در سمت چپ ایشان قرار داشتند.

لقب

لقب ایشان حبیب بن حبیب است.

قبل از اسلام که میان عرب‌ها پسرخواندگی رواج داشت، حضرت پیامبر ﷺ زید بن حارثه را پسر خویش خواندند. علت پسرخواندگی این بود که زید در خردسالی قبل از بعثت ربوده و در مکه بنام برده فروخته شد.

حکیم بن حزام او را خرید و به عمه‌اش حضرت خدیجه الکبری همسر پیامبر ﷺ هدیه نمود و ایشان (رضی الله تعالی عنها) او را به همسرش رسول الله ﷺ بخشید، و پیامبر ﷺ ضمن پذیرفتن و آزادی‌اش او را مورد مهر و محبت خویش قرار دادند. تا این که پس از مدتی پدر و عموی زید پیش پیامبر ﷺ آمدند و او را خواستند. پیامبر ﷺ فرمودند: زید را صدا بزنید و اجازه انتخاب بدهید، اگر شما را برگزید، پس بدون فدیة از آن شما است. و اگر مرا انتخاب نمود، پس سوگند بخدا من کسی را که مرا برگزیده است با فدیة عوض نمی‌کنم. سپس پیامبر زید را صدا زده فرمودند: این دو را می‌شناسی؟

زید گفت: بلی! پدر و عمویم هستند، و آنگاه خبر شد که جهت بردنش آمده‌اند. رو به پیامبر کرد و گفت: من کسی را جز شما انتخاب نمی‌کنم و شما جای پدر و عمویم هستید.

بعد از آن پیامبر صلی الله علیه و آله دست او را گرفته و بسوی کعبه در محل اجتماع قریش تشریف برده و آنان را صدا زدند که ای قریش گواه باشید: زید پسر من است، و از من ارث می برد، و من از او هم ارث می برم. از آن پس مردم او را بنام زید بن محمد رضی الله عنه صدا می زدند و در میان اهل مکه به این نام معروف شد، تا این که اسلام پسرخواندگی را لغو نمود، و در این باره خداوند فرمودند:

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ ۗ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ۝﴾ [الأحزاب: ۴۰].

ترجمه: «محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی رسول خدا و خاتم و آخرین پیامبران است و خداوند بر هر چیز آگاه است.»

و فرمودند: ﴿ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِن لَّمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ...﴾ [الأحزاب: ۵].

ترجمه: «آنها را به نام پدرانشان بخوانید که این کار نزد خداوند عادلانه تر است، و اگر پدران آنها را نمی شناسید، آنها برادران دینی و موالی شما هستند.»

ولادت و پذیرش اسلام

حضرت اسامه رضی الله عنه در عصر اسلام متولد شد، و پدرش اولین جوانی بود که پس از حضرت علی رضی الله عنه اسلام را پذیرفتند.

پیامبر حضرت حسن بن علی رضی الله عنه را بر یک پای مبارک خویش و اسامه بن زید را بر پای دیگر می نهاد، و می فرمودند: خداوندا! من این دو را دوست دارم، تو نیز آنان را دوست بدار.

پرورش

وی در عهد اسلام پرورش یافت و به جوانی رسید، و احکام و دستورات اسلام را در عنفوان جوانی آموخت، تا این که از بهترین جوانان اسلام شد، و چرا از جوانان واقعی اسلام نشود؟

حالان که پدرش محبوب رسول الله ﷺ بود، و در منزل ایشان ﷺ رشد نمود، و بزرگ شد، و نورهای ایمانی را از نزدیک مشاهده کرد، و از اخلاق و رفتار پیامبر ﷺ نهایت بهره را برد.

پس شگفت آور نیست که خصایص نیکو در اسامه سرایت کنند، کسی که خیلی زود از پدر متأثر شده و در هر زمینه از او پیروی می کرد. و آنچنان دیانت، علم و اخلاق، آداب و فضائلی را کسب نمود که نظیرش وجود ندارد، و نزد پیامبر ﷺ از احترام و اهمیت خاصی برخوردار بودند. تا آنجا که پیامبر ﷺ به ایشان در قیادت لشکرها و سرایا اطمینان و اعتماد کامل داشتند.

مقام ایشان

پیامبر ﷺ لشکری به فرماندهی حضرت اسامه ﷺ گسیل داشتند، برخی از مردم به خاطر کم سنیش اعتراض کردند.

پیامبر ﷺ فرمود: اگر نسبت به فرماندهی او اعتراض دارید و قبلاً نیز نسبت به فرماندهی پدرش اعتراض داشتید، قسم بخدا او صلاحیت این کار را داشته، و دوست ترین فرد نزد من و محبوب ترین شخص پیش خداوند عزوجل می باشد.

من شما را نسبت به او توصیه به احسان و نیکی می کنم، و او از افراد نیک و صالح شما است.

پیامبر ﷺ او را فرمانده لشکری تعیین کردند که در آن اصحاب بزرگواری چون حضرت عمر ﷺ همراه بودند، ولی قبل از حرکت لشکر، پیامبر ﷺ وفات نمودند که

حضرت ابوبکر رضی الله عنه این لشکر را گسیل داشت.
 حضرت عمر رضی الله عنه در زمان خلافتش به ایشان خیلی احترام می گذاشتند و حقوق بیشتری از فرزندش حضرت عبدالله رضی الله عنه به وی می پرداختند، با این که روزی حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنه پرسید: شما چرا حضرت اسامه را بز من برتری دادید؟ با این که من با پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگها شرکت کرده‌ام و حضرت اسامه همراه نبوده است؟
 حضرت عمر رضی الله عنه فرمودند: حضرت اسامه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله از شما محبوب‌تر و پدرش نیز از پدرتان پیش پیامبر صلی الله علیه و آله از درجه دوستی بیشتری برخوردار بود.
 و حضرت عمر رضی الله عنه همیشه زمان ملاقات با او می فرمودند: «السلام علیکم أیها الأمير».

فرمان برداری از مادر

در عهد خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه قیمت نخل خرما به هزار درهم رسید. روزی اسامه رضی الله عنه نخلی را قطع کرد و پیه نخل را درآورده و تقدیم مادرش نمود.
 مردم به او گفتند: چرا چنین کردی؟ آیا نمی دانی که قیمت نخل به هزار درهم رسیده است؟ فرمود: مادرم از من خواسته و هرچه مادرم بخواهد و توانش را داشته باشم انجام خواهم داد.

جهاد با مشرکین

گفتم که پیامبر صلی الله علیه و آله ایشان را فرمانده لشکری تعیین کردند که در آن حضرت عمر رضی الله عنه و اکابر صحابه وجود داشتند.
 ایشان قبل از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله امیر سریه‌ای جهت مبارزه با برخی از مشرکین تعیین شد. صبحگاه چون حمله و مبارزه را شروع کردند مردی از مشرکین با کشتن بسیاری از مسلمانان آنان را مرعوب کرد، ولی طولی نکشید که میدان کارزار علیه مشرکین عوض شد.

پس آنان پا به فرار نهادند، حضرت اسامه رضی الله عنه آن مرد مشرک را که بسیاری از مسلمانان را کشته بود تعقیب نمود تا این که به او رسید و او بلافاصله لا إله إلا الله گفت تا از مرگ نجات کند. چون کسی که ایمان می آورد، جان و مالش مصون می ماند، اما حضرت اسامه رضی الله عنه عمل او را نیرنگی جهت سلامتی از مرگ پنداشت و با شمشیر به مبارزه اش پرداخت لیکن او نجات یافت. حضرت اسامه او را مجروح و سپس کشت، چون سربیه به مدینه برگشت یکی از سپاهیان لشکر به پیامبر صلی الله علیه و آله اطلاع داد.

پیامبر صلی الله علیه و آله با خشونت از حضرت اسامه رضی الله عنه پرسید که آیا او را بعد از گفتن لا إله إلا الله کشتی؟ آیا او را کشتی تا مالش را جمع آوری کنی؟ حضرت اسامه رضی الله عنه پاسخ دادند که او از ترس اسلحه لا إله إلا الله گفت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: آیا تو قلبش را شکافتی که راست می گوید یا خیر؟ گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله! او بسیاری از مسلمانان را به شهادت رساند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: او را بعد از گفتن لا إله إلا الله کشتی؟ حضرت اسامه رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! برایم طلب آمرزش کنید.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: روز قیامت آنگاه لا إله إلا الله مطالبه حفاظت خون و مال گویند را می کند، چه پاسخ می دهی؟ حضرت اسامه رضی الله عنه گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله برایم طلب آمرزش کنید.

پیامبر صلی الله علیه و آله باز همان جواب را فرمودند: حضرت اسامه رضی الله عنه مجدد طلب استغفار کرد، اما پیامبر صلی الله علیه و آله بر این سخن که روز قیامت چگونه لا إله إلا الله را پاسخ می دهید، چیزی نیفزودند!

۱- «و روی عن اسامة أنه قال أن رسول الله صلی الله علیه و آله استغفرلی بعد ثلاث مرات وقال اعتق رقبة ولم يحکم به». ترجمه: «از حضرت اسامه رضی الله عنه روایت شده که پس از آن پیامبر صلی الله علیه و آله برایم سه بار یا (بعد از بار سوم) استغفار نمودند، و گفتند یک برده آزاد کن و دستور به قصاص نداد»، فقها گفته اند: در چنین حالتی باید قاتل کشته شود، ولی از حضرت اسامه رضی الله عنه قصاص گرفته نشد، چون ابتدا اسلام بوده دیگر عملش را تأویل کرد. (التفسیر المنیر، ج ۵، ص ۲۱۸) «مترجم».

حضرت اسامه رضی الله عنه می گوید که پیامبر صلی الله علیه و آله پی در پی این سخن را تکرار فرمودند، تا این که حضرت اسامه رضی الله عنه آرزو نمود که ای کاش امروز ایمان آورده بودم. و پس از آن قسم خورد که هرگز با مسلمانی نجنگید و خداوند متعال این حادثه را در سوره نساء چنین بیان می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ ءَلْقَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبَتُّعُونَ عَرَصَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَعَانِمُ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِّن قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿٩٤﴾﴾ [النساء: ۹۴].

«ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که در راه خدا گام برمی دارید تحقیق کنید و به کسی که اظهار صلح و اسلام می کنید نگویید مسلمان نیستی بخاطر این که سرمایه ناپایدار دنیا بدست آورید، زیرا غنیمت های بزرگی نزد خداوند است، شما قبلاً چنین بودید و خداوند بر شما منت گذارد. بنابراین، تحقیق کنید خداوند به آنچه عمل می کنید آگاه است.»

کناره گیری از فتنه

حضرت اسامه رضی الله عنه بر سوگند و پیمانی که بسته بود سخت پایبند بود که از آن روز به بعد هرگز با مسلمانی جنگ نکند. ایام بزودی سپری می شد تا این که در میان حضرت علی رضی الله عنه و معاویه رضی الله عنه درگیری و فتنه ای درگرفت.

حضرت اسامه رضی الله عنه در این جنگ شرکت نکرد، زیرا او معتقد بود که این جنگ مسلمانان را متفرق و نیروی وحدت شان را متلاشی می نماید. و ایشان رضی الله عنه در اجتهاد کناره گیری اش موفق بود، و این کناره گیری هراس از مرگ یا اجتناب از فرقه ای نبود، بلکه جنگ و خونریزی مسلمانان را مصلحت نمی دانست. ایشان حضرت علی کرم الله وجهه را دوست داشت و معتقد بود که بر حق است و نامه ای برای حضرت علی رضی الله عنه فرستاد که شما اگر در زیر نیشهای شیر بودید دوست داشتم آنجا باشم، اما این عملی است که من

شرکت در آن را درست نمی‌دانم، و حضرت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه با نظر ایشان موافق بود.

و در این باره گفت: من با مسلمانی مبارزه نمی‌کنم تا این که حضرت اسامه رضی الله عنه با او نجنگد.

یکی از هواداران آشوب گفت: آیا خداوند نمی‌فرماید:

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ﴾ [البقرة: ۱۹۳].

ترجمه: «با آنان پیکار کنید تا فتنه باقی نماند و دین مخصوص خدا گردد».

حضرت سعد رضی الله عنه پاسخ داد که دین از آن خداست و جنگجویان هدف‌شان فتنه است.

وفات

حضرت اسامه رضی الله عنه بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله تا سن بیست سالگی در وادی القری ماند و بعد از آن وارد مدینه منوره شد و در آنجا سکونت گزید. و در آخر خلافت معاویه رضی الله عنه در روستائی بنام «جرف» از توابع مدینه منوره که رو به شام است و با مدینه منوره ۳ میل فاصله داشت وفات نمود. جنازه‌اش توسط مردم به مدینه منوره حمل شده و در کنار جمعی از اصحاب گرامی رسول الله صلی الله علیه و آله دفن گردید.

خداوند از وی راضی باد! و او را راضی بگرداند. و ما را به لطف و عنایت خویش از پیروان راستین آن بزرگوار قرار دهد^۱.

آمین

۱- «توفی فی سنه ثمان او تسع و خمسين وقيل اربع و خمسين» بنابر اختلاف روایات در سال ۵۸ یا ۵۹ و طبق روایتی

۵۴ هجری وفات نمودند. أسدالغابة فی معرفة الصحابة ۸۱/۱

حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما

مفسر قرآن و دانشمند اسلامی است.

نام و نسب

نام: عبدالله.

سلسله نسب: عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب.

قبیله: بنی هاشم قریشی.

نام مادر: ام الفضل لبابه بنت الحارث هلالی.

نسبت ایشان با پیامبر صلی الله علیه و آله، پسر عموی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و مادرش خواهر حضرت ام

المؤمنین میمونه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله.

لقب

به ایشان (ابوالعباس) بخاطر نسبت پدرش حضرت عباس رضی الله عنهما عموی پیامبر صلی الله علیه و آله گفته

می شد.

و ایشان را حبرالامة و ترجمان القرآن (دانشمند و مفسر قرآن مجید) می گفتند. چنانچه

که به ایشان بنا بر وسعت علم فهم دقیق و عقل کامل، برتری فائق و نجابت دودمان

دانشمند و بحرالعلوم می گفتند.

مشخصات

ایشان رضی الله عنهما شخص بلندقامت، تنومند با چهره ای بسیار سفید، زیبا و درخشان که

لباسهای زیبا بر تن و عطر زیاد استعمال می نمودند.

آن چنان که اگر از راهی عبور می‌کرد مردم پی می‌بردند که از این راه ابن عباس رضی الله عنه و یا شخص عطرفروش عبور کرده است.

در آخر عمر بینائی‌اش را از دست داد که می‌فرمود:

أَنْ يَأْخُذَ اللَّهُ مِنْ عَيْنِي نورهما ففِي لِسَانِي وَسَمْعِي مِنْهَا نُورٌ
 قَلْبِي ذَكِي وَعَقْلِي غَيْرُ ذِي دَخَلٍ وَفِي فَمِي صَارِمٌ كَاسِيفٌ مَأْثُورٌ
 «اگر خداوند نور و دید چشمانم را گرفته در عوض مرا قدرت گویایی و شنوایی کامل عطا کرده است.

و قلبی آگاه، عقلی کامل و زبانی قاطع چون شمشیر برنده دارم».

تولد

سه سال قبل از هجرت آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و آله و بنی‌هاشم در شعب ابوطالب در محاصره اقتصادی بودند، حضرت عبدالله بن عباس متولد شد، حضرت عبدالله می‌گوید: زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله در شعب بودند، پدرم پیش ایشان صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله بگمان من حضرت ام الفضل حامله است. حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: امیدوارم که خداوند چشم‌تان را خنک بگرداند.

و بنابر روایتی فرمودند: آرزو دارم که خداوند ما را با تولد پسری خشنود نماید، و چون مادرم وضع حمل نمود، مرا پدرم در پارچه‌ای پیچیده خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آورد، ایشان صلی الله علیه و آله با آب دهان مبارک تحنیک نمودند.

حضرت مجاهد رضی الله عنه می‌گوید: ما کسی دیگر غیر از حضرت عبدالله را سراغ نداریم که پیامبر صلی الله علیه و آله با آب دهان مبارک تحنیک نمایند، و خود حضرت عبدالله رضی الله عنه می‌گوید:

من سه سال قبل از هجرت آنگاه که در شعب ابوطالب بودیم متولد شدم. هنگام رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله سیزده سال داشتم و بنابر روایتی پانزده سال، و روایت دوم درست‌تر است.

همراهی (مصاحبت)

حضرت عبدالله رضی الله عنه یکی از خویشاوندان بسیار نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله است که پدرش حضرت عباس رضی الله عنه عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و مادرش لبابه بنت حارث خواهر ام‌المؤمنین می‌مونه رضی الله عنها است.

بیشتر در منزل پیامبر صلی الله علیه و آله پیش خاله‌اش می‌ماند. پس بنابراین، ارتباط نزدیک توانست، اخلاق حسنه و عادات نیکو پیامبر صلی الله علیه و آله را تحصیل نماید و با فصاحت کلام و اصالت خویش توانست از ایشان صلی الله علیه و آله دانشی بزرگ و فهمی درست حاصل نماید.

حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه می‌گوید: من شبی در خانه خاله‌ام ماندم و آب برای وضوء ساختن پیامبر صلی الله علیه و آله آماده نمودم چون آبها را دیدند پرسیدند چه کسی آبها را نهاده است. پاسخ دادند: عبدالله، فرمودند: «اللَّهُمَّ فَقِّهْهُ فِي الدِّينِ وَعَلِّمَهُ التَّوْبِيلَ». «خداوند! ایشان را فهم دین و علم تفسیر عنایت فرماید».

و باری دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله در آخر شب مشغول نمازخواندن بودند که من آمدم و پشت سر ایشان صلی الله علیه و آله اقتدا کردم که دستم را گرفته مرا بسوی خویش کشانده و چون نماز را به پایان رساندند، پرسیدند: من شما را به کنار خود می‌کشیدم، چرا عقب رفته و فاصله گرفتی.

گفتم: شما پیامبر خداوند هستید و کسی توان ایستادن در کنار شما را ندارد. از این پاسخ خوشنود شده و از خداوند دعا خواستند تا مرا علم و فهم بیشتری عنایت فرماید.

قبل از فتح مکه حضرت عبدالله با پدرش عباس بسوی مدینه در حرکت بودند و در محلی بنام جحفه^۱ با پیامبر صلی الله علیه و آله ملاقات و برخورد نمودند. و چون دریافتند که ایشان صلی الله علیه و آله عازم فتح مکه اند از همان جا هردو پیامبر صلی الله علیه و آله را جهت فتح مکه همراهی کردند، و در نوجوانی در فتح حنین و طائف نیز شرکت کرده بود.

۱- محلی است در میان مکه و مدینه.

علم و فضل

احادیث بسیاری بیانگر برتری و تقوی علمی ایشان است که در علوم مختلف تفسیر، حدیث، فقه، تاریخ، شعر و ادب از توان کافی برخوردار بوده و دارای فکری درست و رأی صائب و عقلی کامل بودند.

به همین خاطر با وجود خردسالی اش حضرت امیرالمؤمنین فاروق اعظم او را در مجلس صحابه کبار رضی الله عنه در کنار خویش می‌نشانند.

خود حضرت عبدالله می‌گوید: حضرت عمر رضی الله عنه مرا در مجلس اهل بدر راه می‌دادند تا این که بعضی از آنان ناراحت شده و معترض شدند که ما سنناً بزرگتر هستیم، و مثل او فرزندان داریم، چرا او را در این مجلس راه می‌دهید؟

حضرت امیرالمؤمنین پرسیدند: آیا شما ذکاوت و هوشیاری علمی او را نمی‌دانید تا این که روزی اهل بدر در مجلس حضور داشتند که مرا به آن اجازه ورود رسید و حضرت امیرالمؤمنین از آنان شأن نزول سوره فتح را پرسیدند؟

برخی از آنان گفتند خداوند به پیامبرش دستور دادند که بعد از فتح مشغول استغفار و آمرزش بشوید و بعضی جوابهای دیگر و رو به من کردند و پرسیدند: تو ابن عباس چه می‌گوئی؟

گفتم پاسخ آنگونه که گفته اند نیست، بلکه خداوند پیامبرش را اطلاع می‌دهد که مرگت فرا می‌رسد، پس تسبیح خداوند را بگوئید و از او طلب مغفرت و آمرزش بنمائید. زیرا خداوند توبه را می‌پذیرد. حضرت امیرالمؤمنین فرمودند: من در شأن نزول این سوره چیزی از این نمی‌دانم، و هدف ایشان رضی الله عنه از این سؤال ثابت کردن مقام و منزلت علمی حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه بود.

روزی از حضرت عبدالله پرسیدند: این علم را چگونه حاصل کرده اید؟ گفت: با زبانی گویا و قلبی آگاه!

حضرت عمر رضی الله عنه فرمودند: حضرت عبدالله بهترین مفسر قرآن مجید است، و چون وارد مجلس می شد می فرمودند: جوانی دانشمند با زبانی گویا و قبلی بیدار تشریف آورد و روزی رو به او کردند و گفتند: تو از زیباترین، عامل ترین و داناترین جوانان به قرآن مجید هستی.

روزی حضرت عباس رضی الله عنه به عبدالله گفتند: تو را امیرالمؤمنین در مجالس صحابه بزرگوار راه می دهند، تو از من سه پند بشنو.

۱- اسرار را افشاء نکن. ۲- در محضرش غیبت کسی را نکن. ۳- سخن نادرستی از تو شنیده نشود.

شعبی رضی الله عنه می گوید: من به عبدالله گفتم که این نصایح برایت از ۱۰۰۰ درهم هدیه بیشتر ارزش دارد، گفت بلکه از بیست هزار درهم بیشتر بها دارند.

ایشان رضی الله عنه بهره بزرگی از علم را کسب کردند، و مردم به علت شهرت وی از هرکجا جهت فراگیری علم پیش ایشان می آمدند. ولی با این همه فضل و برتری برای تلاش و یادگیری احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله مسافت ها را می پیمودند و خودش می گوید: چون می شنیدم نزد شخصی حدیثی از احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله است به خدمتش می رسیدم و اگر او را در حال خواب و یا استراحت بود.

همانجا چادرم را پهن کرده و بر آن نشسته انتظارش را می کشیدم، و بسا اوقات باد خاکها را بر سرم می افشاند. و چون آن شخص از منزل بیرون می آمد، و مرا می دید، می فرمود:

ای پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله، چه خواسته ای دارید؟

چرا شخصی را به دنبالم نفرستادید؟

تا من به خدمت شما بیایم؟ می گفتم: بر من لازم است که به محضر شما بیایم و از

شما احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله را بپرسم.

و می گوید: آن شخص زنده ماندند تا این که مردم گرد من جمع شدند و از من مسائل را می پرسیدند که آنگاه گفتند این جوان از من داناتر است.

حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما دانشمندترین فرد از امت محمد صلی الله علیه و آله است. و حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها می گوید: از میان کسانی که موجود اند حضرت عبدالله بن عباس عالم ترین فرد نسبت به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است.

و حضرت عبیدالله بن عبدالله بن عتبّه می گوید: من شخصی چون حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما داناتر به سنن پیامبر صلی الله علیه و آله و قضاوت های خلفاء ثلاثه (ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم) و علوم فقه، شعر، ادبیات، حساب و میراث از حضرت عبدالله بن عباس ندیده ام: ایشان اوقات را براساس تدریسی علوم برنامه ریزی کرده بودند که یک روز درس فقه و روز دوم تفسیر و روز سوم بیان غزوات رسول الله صلی الله علیه و آله و روز چهارم شعر و روز پنجم بررسی تاریخ اعراب، هر عالمی چون در کلاس درس او شرکت می کرد، برتری علمی اش را اعتراف نمود و هر شخص چون سؤالی می پرسید پاسخ کاملش را دریافت می کرد.

حضرت مجاهد رضی الله عنه می گوید که ابن عباس را بخاطر کثرت علم بحرالعلوم می گفتند. عطاء می گوید: من مجلس علمی و پرسش و پاسخی چون مجلس درس حضرت عبدالله بن عباس نیافتم که هریکی از شاگردان در علوم مختلف تفسیر، نحو، شعر و فقه سؤالات گوناگونی مطرح می کردند، و او پاسخ می گفت، مناسک حج را برای مردم برپا می داشت.

و در میدان عرفات ضمن سخنرانی سوره بقره را آنچنان تفسیر کرد که مردم گفتند اگر رومیان، ترکها و دیلمیان این سخنان را می شنیدند ایمان می آوردند.

نابینایی

آنچنان که گفتیم؛ حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه در آخر عمر بینائی اش را از دست داد، چون او جبرئیل امین علیه السلام را در مجلس پیامبر صلی الله علیه و آله مشاهده کرد.

بنابر روایتی در زمان کودکی عبدالله را پدرش جهت امری خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاد. و چون آنجا رسید دید شخص دیگری در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله تشریف دارد، بدون آن که سخنی به زبان بیاورد برگشت، پس از آن حضرت عباس پیامبر صلی الله علیه و آله را ملاقات نمودند گفت: من عبدالله را پیش شما فرستادم.

چون در محضر تان شخصی حاضر بود او نتوانسته چیزی بگوید و از آنجا برگشته است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا می دانید او چه کسی بود؟ گفت: خیر! فرمودند: او جبرئیل امین بود.

و فرمودند: فرزندان از علم و دانش بهره مند می شود، ولی قبل از مردن بینائی اش را از دست می دهد.

و بنابر روایتی پیامبر صلی الله علیه و آله از خود عبدالله پرسیدند: آیا تو آن شخص را مشاهده کردی؟ گفت بله، فرمود ایشان جبرئیل امین بودند و تو چشمانت را از دست می دهی، ولی خداوند بر ایشان احسان نمود که در آخر عمر چشم هایش نابینا شدند.

تواضع

ایشان رضی الله عنهما با مقام و منزلتی که داشت نسبت به مؤمنین بسیار متواضع بودند و علماء و بزرگان را احترام می گذاشتند.

آنگونه که شعبی رضی الله عنه روایت می کند: روزی حضرت زید بن ثابت رضی الله عنه خواست بر اسب سوار شود که حضرت عبدالله برای ایشان رکاب را نگه داشت.

حضرت زید رضی الله عنه گفت: ای پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله شما نگه می دارید، تا من سوار شوم؟ فرمودند: بله به ما دستور داده شده که به علمای خود احترام بگذاریم.

حضرت زید بن ثابت رضی الله عنه گفت: شما دست تان را بدهید، چون دستش را بلند کرد، حضرت زید رضی الله عنه آن را بوسید و فرمود: ما نیز امر شده ایم که اینگونه با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله رفتار بنمائیم.

حضرت عبدالله رضی الله عنه بسیار روزه می گرفتند و نماز می خواندند و تلاوت می کردند، و از خوف خداوند می گریستند که بسا اوقات این آیه مبارکه سوره «ق» ﴿وَجَاءَتْ سَكْرَةٌ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ﴾ [ق: ۱۹]. را بسیار تکرار می کردند و می گریستند. حضرت علی رضی الله عنه او را فرماندار بصره تعیین کرد که پس از مدتی پست را رها و به مکه مکرمه تشریف برد و آنجا به گسترش علوم حدیث فقه و فتوی مشغول شد. و مجلس علم را از امارت برتر می دانست، گویا برای نشر علم خلق شده بود، چون گسترش علم عزت و شرف و سیادت حقیقی است.

جهاد

در فتح مکه و غزوه حنین و طائف همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بود، و سال بیست هجری در فتح افریقا شریک بودند. و در جنگ های جمل، صفین و نهروان فرمانده دست راست لشکر پسر عمویش حضرت علی رضی الله عنه بودند. و روزی حضرت علی رضی الله عنه رو به ایشان کردند و فرمودند: خداوند چشم کسی را که مثل حضرت ابن عباس پسر عموی دارد خنک بگرداند.

ذکات

ایشان رضی الله عنه بسیار باهوش و حاضر جواب بودند، روزی معاویه رضی الله عنه به شوخی گفت: شما بنی هاشم را چه شده که چشمانتان کور می شود؟ بلافاصله جواب داد همانطوری که شما بنی امیه دلهایتان کور می شود. در کتاب الاتقان سیوطی داستانی نقل شده که روزی حضرت عبدالله بن عباس بر آستانه کعبه نشسته بود و مردم دوروبرش جمع شده، تفسیر آیات قرآن را می پرسیدند که نافع پسر ارزق به نجهه پسر عویمر گفت: بیا باهم برویم پیش این شخصی که خودش را مفسر قرآن می داند، و آنچه را که نمی داند بپرسیم. هردو پیش ابن عباس رضی الله عنه آمدند و

گفتند ما قصد داریم تفسیر آیات قرآن را بررسییم که شما در ضمن تفسیر مصداق آن را از ادبیات عرب برایمان مثال بیاورید.

چون خداوند قرآن را به زبان عربی فصیح نازل کرده است، حضرت عبدالله رضی اللہ عنہ فرمود آنچه می‌خواهید برسید. نافع گفت: خداوند در سوره مبارکه معارج، آیه ۳۷ گفته: ﴿[المعارج: ۳۷].﴾

﴿عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ﴾ ﴿[المعارج: ۳۷].﴾ مراد عزین چیست؟ حضرت عبدالله رضی اللہ عنہ فرمود: عزین جماعتی که از گروه‌های متفرق تشکیل می‌شود. نافع: آیا در ادبیات عرب کاربردی دارد؟

بله! آنجا که عبیدالله بن الابرس می‌گوید:

فجاءوا يهرعون إليه حتى يكونوا حول منبره عزين
شتابان بسوی او آمدند تا این که دور و بر منبرش گروهی شدند.

نافع: در سوره مبارکه مائده، آیه ۳۵:

﴿وَأَبْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾ [المائدة: ۳۵]. آمده وسیله یعنی چه؟

حضرت عبدالله رضی اللہ عنہ: وسیله یعنی نیاز، حاجت.

نافع: آیا در ادبیات عرب بکار رفته است؟

حضرت عبدالله رضی اللہ عنہ بله! چنانچه عنتره می‌گوید:

إن الرجال إليك وسيلة أن يأخذوك تكحلي وتخضي

مردان به تو نیازمندند و اگر تو را بگیرند تو سر مه می‌زنی و حضاب.

نافع: در سوره مبارکه صافات آیه ۴۷ ﴿فِيهَا عَوْلٌ﴾ [الصافات: ۴۷]. یعنی چه؟

حضرت عبدالله رضی اللہ عنہ چون شراب‌های دنیوی در آن بدبوئی و تنفر نیست.

نافع: آیا در ادبیات عرب بکار رفته است؟

ابن عباس رضی اللہ عنہما بله! آیا نشنیده‌ای که امری القیس می‌گوید:

رب کاس شربت لا غول فیها وسقیت الندیم منها مزاجاً
 «من بسیار لیوان‌های شراب نوشیدم که در آنها بوی بد نبود و همنشینان را از آن
 شراب‌ها نوشاندم».

نافع: در سوره مبارکه انشقاق آیه ۱۸:

﴿وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ﴾ یعنی چه؟

حضرت عبدالله رضی الله عنه اتساق یعنی اجتماع.

نافع: آیا در ادبیات عرب بکار رفته است؟

حضرت عبدالله رضی الله عنه بله! آنجا که طرفه بن عبد می‌گوید:

إِن لَنَا قَلَائِصًا نَقَانِقًا مَسْتَوْسِقَاتٍ لَمْ يَجِدْنَ سَائِقًا

ما شترانی سرصدا کننده داریم که جمع شده اند و راننده‌ای ندیده اند.

نافع: در سوره مبارکه اعراف، آیه ۹۴:

﴿يَا لِبَأْسَاءٍ وَالضَّرَّاءِ﴾ [الأعراف: ۹۴]. آمده یعنی چه؟

حضرت عبدالله رضی الله عنه البأسا یعنی بسختی والضراء بمعنی رنج.

نافع: آیا در ادبیات عرب بکار رفته است؟

حضرت عبدالله رضی الله عنه بله! آنجا که زید بن عمرو می‌گوید:

أَنَّ إِلَهَ عَزِيزٍ وَاسِعِ حَكْمٍ بَكَفَهُ الضَّرْرُ وَالْبَأْسَاءُ وَالنَّعْمُ

خداوند شکست‌ناپذیر حکمتش وسیع است که در دست او سختی و رنج و انعامات

هستند.

بیشتر از صدا سؤال مطرح کرد که حضرت عبدالله رضی الله عنه همه آنها را پاسخ دادند و برای

هر سؤال یک بیت بعنوان شاهد می‌آوردند.

وفات

در طائف به نشر علم و تقوی پرداخت تا این که بیمار شد، و بینائی اش را از دست داد، و سرانجام در سال ۶۸ هجری در سن ۷۱ سالگی دار فانی را وداع گفت، و نماز جنازه اش توسط حضرت محمد بن الحنفیه خوانده شد و در آنجا مدفون گشت که قبرش در محل معروف و مشهور است.

روز وفاتش حضرت رافع بن خدیج گفت: امروز کسی وفات نموده که همه اهل مشرق و مغرب به او نیاز داشتند.

و حضرت جابر بن عبدالله رضی الله عنهما گفت: امروز عالم ترین و بردبارترین فرد از دنیا رفته است، کسی که این امت با مرگ او دچار چنان مصیبتی شده اند که قابل جبران نیست. و حضرت مجاهد رضی الله عنه می گوید: من چون حضرت عبدالله رضی الله عنه کسی را ندیده ام که با اجل مقدرش درگذشت و دانشمند این امت بود.

خداوند از او راضی باد و او را خشنود بگرداند و ما را توفیق پیروی و محبت ایشان بدهد.

پایان

عبدالله بن زبیر رضی الله عنه

قهرمانی که به دار کشیده شد.

نام و نسب

نام: عبدالله بن زبیر بن العوام.

کنیت: ابوخیب.

نسب: قریشی اسدی.

نام پدر: زبیر بن عوام پسر عمه و حواری^۱ رسول اکرم صلی الله علیه و آله.

مادر: ذات^۲ النطاقین، اسماء بنت ابوبکر صدیق رضی الله عنه.

خاله اش: ام المؤمنین حضرت عایشه صدیقہ رضی الله عنها.

حضرت عایشه رضی الله عنها او را زیاد دوست داشت، و بنا بر روایتی که عروه بن زبیر رضی الله عنه نقل کرده اند، حضرت عایشه رضی الله عنها بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر صدیق کسی را چون عبدالله بن زبیر دوست نداشت. و به شخصی که خبر سلامتی او را در جنگ جمل برای حضرت عایشه رضی الله عنها آورده هزار درهم انعام دادند و در بارگاه خداوند سجده شکر اداء کردند.

ولادت

مادرش در حال حاملگی به مدینه منوره هجرت کرد، و چون به قباء رسید وضع حمل نمود. نوزاد را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند، او را تحنیک نمود و عبدالله نام نهادند و برایش دعا کردند.

۱- یار مهربان، مددکار، یاران انبیاء.

۲- صاحب دو کمر بند.

و پدر بزرگش حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه در گوش او اذان گفتند. مسلمانان با تولدش بسیار خوشحال شدند و او را در خیابان‌های مدینه می‌گرداندند، تا یهود را خشمگین کنند، زیرا آنان گفته بودند که ما مهاجرین را جادو کرده‌ایم که عقیم شوند و بچه نیاورند.

مشخصات

ایشان رضی الله عنه شخصی میان‌قامت، لاغر اندام، با چهره‌ای گندمگون و ریش کوتاه که بر پیشانی اش اثر سجده نمایان بود. مصعب بن زبیر رضی الله عنه می‌گوید: گونه‌ای او کوچک و ریشش تا سن شصت سالگی پرپشت نشد، و وی شخصی بسیار عبادت‌گزار، زیرک، فصیح، شجاع، شرافتمند و همتی بسیار عالی داشتند. پیامبر او را بسیار دوست داشتند و این تعجب‌آور نیست، زیرا او اولین نوزادی است که با رسیدن مادرش در مدینه منوره متولد شد. و پدر بزرگش از زمان طفولیت دوست صمیمی ایشان رضی الله عنه بود، پدرش حضرت زبیر رضی الله عنه پسر عمه و حواری پیامبر صلی الله علیه و آله بودند. چون پیامبر صلی الله علیه و آله در طفولیت علائم شهادت، مردانگی و ذکاوت را در او مشاهده کردند، فرمودند او همانند پدرش است. بنابر روایتی روزی پیامبر صلی الله علیه و آله حجامت نمودند و خون‌ها را به او سپردند و گفتند در جایی که کسی تو را نبیند اینها را بریز، او خون‌ها را برگرفت تا در جای پاک بریزد و با خودش اندیشید. اگر من اینها را روی زمین بریزم امکان دارد نجس شوند. بنابراین، آنها را نوشید. چون برگشت پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند که خون‌ها را چه کردی؟ در پاسخ گفت بخاطر ازدیاد ایمان و علم و این که پاره‌ای از وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله در جانم بیاید و وجود من از زمین اولویت بیشتری داشت آنها را نوشیدم.

پیامبر ﷺ از ذکاوت و وفاداریش بسیار خوشحال شدند و فرمودند: تو را مژده می‌دهم که آتش جهنم به تو نمی‌رسد و وای بر کسانی که تو را به شهادت می‌رسانند.

حضرت عبدالله بن زبیر بدست حجاج بن یوسف ثقفی به شهادت رسید که بحث‌اش ان شاء الله خواهد آمد.

از حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه نسبت به حضرت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه سؤال شد فرمودند:

او قاری قرآن پیرو سنت پیامبر ﷺ و عبادت‌گذار بود که در فصل تابستان از خوف خداوند روزه می‌گرفت.

و پدرش حضرت زبیر رضی الله عنه حواری و پسر عمه پیامبر ﷺ بود، و مادرش حضرت اسماء دختر حضرت ابوبکر صدیق و خواهر حضرت عایشه رضی الله عنها همسر محبوب پیامبر ﷺ بود.

پس غیر از افراد مغرض کسی حقانیتش را انکار نمی‌کند.

پرهیزگاری

حضرت ثابت بنانی رضی الله عنه می‌گوید: من از کنار حضرت عبدالله رضی الله عنه گذشتم او بر مقام ابراهیم آنچنان مشغول نماز خواندن بود که گویا چوبی در زمین نصب شده است.

و بسیاری از مردم می‌گویند چون حضرت عبدالله رضی الله عنه به سجده می‌رفت پرنندگان آنگونه که بر دیوار می‌نشستند، بر پشت او می‌نشستند و بر می‌خاستند، و شخصی می‌گوید: حضرت عبدالله رضی الله عنه تمام شب را در قیام یا رکوع و یا سجده به صبح می‌رساند.

و دیگری می‌گوید: من سوره بقره و آل عمران و نساء و مائده را تلاوت کردم. و حضرت عبدالله در حال رکوع بودند.

و حضرت عطاء رضی الله عنه می‌گویند: حضرت عبدالله رضی الله عنه در نماز چون ساق پا ثابت بود.

روزی حضرت عمر بن عبدالعزیز از حضرت ابوملیکه خواست که شخصیت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه را برای‌مان تعریف کنید.

گفت: من هرگز چون او شخصیتی ندیده‌ام، روزی مشغول نماز بود که از منجیق دشمن آجری بر صورت و سینه‌اش اصابت کرد. نه ترسید و نه قرائت را قطع کرد و نه قبل از آنجا که می‌خواست رکوع کرد، بلکه با اطمینان به نمازش ادامه داد. و با شروع نماز همه چیز را فراموش می‌نمود، و چون به رکوع می‌رفت پرندگان بر پشتش می‌نشستند.

و در سجده آنچنان می‌ماند که گویا پارچه‌ای بر زمین افتاده است و هرروز جمعه روزه می‌گرفت، و بسا اوقات در مدینه منوره روزه می‌شد، و بسا اوقات در مکه. و حضرت مجاهد رضی الله عنه می‌گویند: چون حضرت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه کسی توانای عبادت را نداشت.

شجاعت

همانگونه که شخص متقی و پرهیزگار بود قهرمانی پیشتاز نیز بود، و علائم قهرمانی و شجاعت در طفولیتش نمایان بود که بنابر روایتی اولین کلمه‌ای بر زبان آورد، کلمه السیف شمشیر بود.

و پدرش چون این کلمه را شنید فرمود: سوگند بخدا تو در جنگ‌ها شرکت می‌کنی، پیش‌گویی حضرت زبیر رضی الله عنه درست بود.

بنی‌امیه بارها با لشکرهای بزرگی به فرماندهی افراد دلاور بر ایشان حمله کردند، اما هر بار با شکست و رسوائی بسوی شام پا به فرار نهادند تا این که آخرین بار حجاج بن یوسف ثقفی را فرستادند که بحث‌اش خواهد آمد.

و بسیاری گفته‌اند که در سه خصلت عبادت، شجاعت و فصاحت کسی به پای حضرت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه نمی‌رسد.

روایت شده است آنگاه که جنگ شدت یافت بر ۵۰۰ نفر حمله کردند که همه به چپ و راست فرار کردند و کسی در مقابل او تاب و توان استقامت نیاورد.

ابن صفوان رضی الله عنه می گویند: با هزار نفر قهرمان جنگید و جمع آنان را متفرق ساخت و قدرت و نیرویشان را از بین برد، و به سنگ‌های که از منجنیق بر اطراف لباسهایش اصابت می‌کرد، هیچگونه اهمیتی نمی‌داد. و به سوی آنان حرکت کرد و چون شیر مبارزه می‌نمود، و آنچه که مردم را به دهشت و شگفت‌آورد شجاعت و پیش روی او بود. در جهاد مسلمانان با بربرها جزء لشکر حضرت عبدالله بن ابی سرح بود که تعداد مسلمانان بیست هزار نفر و افراد دشمن ۱۲۰ هزار بودند، آنان مسلمانان را محاصره کردند، و نزدیک بود مسلمانان شکست بخورند.

حضرت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه چون متوجه تهدید خطر شد، بلافاصله نقشه جنگ را ترسیم کرد، و با انتخاب سی نفر قهرمان که بر شهادت فی سبیل الله و نجات باقی مانده مسلمین بر دست او بیعت کرده بودند، بسوی پادشاه بربرها که تنها پشت سر لشکر قرار داشت حرکت نمودند، و دریافتند که بدون کشتن پادشاه جنگ به نفع مسلمین تمام نخواهد شد.

پس حضرت عبدالله رضی الله عنه چون تیری رها شده بسوی او حمله‌ور شد و سر او را قطع کرده و بالای نیزه و الله اکبر می‌گفت، و مسلمانان پشت سرش تکبیر گفتند و بسوی بربرها حمله نمودند، و آنان را متلاشی کردند و لشکر دشمن شکست خورد و کشتگان بی‌شماری از خود بجای گذاشت.

حضرت عبدالله بن ابی سرح فرمانده لشکر مسلمین در قبال این عمل مهم به ایشان پادشاه دادند که خودتان مژده پیروزی مسلمانان را به امیرالمؤمنین حضرت عثمان رضی الله عنه برسانید. با شنیدن این خبر حضرت عثمان رضی الله عنه بسیار خوشحال شدند و فرمودند: اگر می‌توانید این خبر را بر منبر پیامبر صلی الله علیه و آله برای مردم اعلان کنید که ایشان رضی الله عنه خطبه‌ای ایراد نمودند، و پس از حمد و ثنای خداوند و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله تمام جریان جهاد و کیفیت کشتن پادشاه بربرها و قطع کردن سرش و بر سر نیزه قرار دادن آن را بیان نمودند.

حضرت عبدالله رضی الله عنه می گوید: من در حین سخنرانی متوجه شدم که پدرم در این جمع تشریف دارند، از هیبتش خواستم سخن را به پایان برم که با چشم اشاره نمودند سخنان را ادامه دهید، و چون از منبر پائین آمدم مرا در آغوش گرفتند و فرمودند: سوگند بخدا گویا من سخنان حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه را می شنیدم.

خلافت

چون معاویه رضی الله عنه وفات نمود یزید با نصب از جانب معاویه زمام خلافت را عهده‌دار گشت. حضرت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه و حضرت امام حسین رضی الله عنه از بیعت کردن بر دست او خودداری کردند، و هردو از مدینه منوره به مکه مکرمه رفتند و آنجا ساکن شدند که حضرت حسین بن علی رضی الله عنه بنا به درخواست مردم عراق به آنجا عزیمت نمودند و در عراق همراه با اصحابش در پی بی وفایی عراقیان، توسط سپاه شام و کوفه و به دستور حکومت وقت به شهادت رسید.

حضرت عبدالله رضی الله عنه که در مکه تشریف داشت مردم مکه بر دست او بعنوان امیر مکه مکرمه بیعت کردند.

یزید بن معاویه نامه‌ای برای حضرت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه نوشت که من یک زنجیر نقره‌ای و دستبند طلائی و گلوبند نقره‌ای برای تو فرستادم و سوگند خورده‌ام که اینها را بپذیری و بیایی تا خودم را از قسم بری کنم، نافرمانی مرا نکن.

حضرت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه نامه را خواند و دور انداخت و فرمود:

لا أَلین لغير الحق أسأله حتى یلین لضرر الماضغ الحجر
 «از حقی که می‌خواهم دست‌بردار نیستم تا آنگاه که سنگ زیر دندان جونده نرم نشود».

بسیاری از مردم پیشنهاد دادند که سوگند یزید را برآورده نمائید. فرمود: سوگند بخداوند شمشیری که به عزت بر سرم بخورد از چوب ذلت بهتر است، و پس از آن مردم

را به بیعت خویش فرا خواند و علناً مخالفت با یزید را آغاز نمود. و با مرگ یزید حکومت حضرت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه گسترش یافت و در همه شهرها مردم به دست ایشان رضی الله عنه بیعت کردند، ولی مروان بن حکم به مبارزه ایشان برخاست، و شام و مصر را از سلطه او خارج نمود.

و لشکرهای مجهز به عراق فرستاد، اما او را مرگ به کام خویش فرو برد، و پس از او پسرش عبدالملک بر تخت حکومت نشست که در میان او و حضرت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه جنگ‌های شدیدی درگرفت. بویژه آنگاه که عبدالملک حجاج ثقفی را به مبارزه حضرت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه فرستاد.

حضرت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه فرمانروایی با هیبت، حاکمی عادل و باوقار متواضع، سیاست‌مداری با تجربه و عالمی بی‌همتا و قهرمانی پیشتاز بود که بسیار پایبند نماز و روزه بود.

در زمان خلافتش برای کعبه خدمات ارزنده‌ای انجام داد که ساختمان آن را براساس ابراهیمی بنا کرد و آن را با پارچه ابریشمی می‌پوشاند و همیشه آن را معطر می‌کرد. بطوری که از مسافت‌های دور بوی خوش به مشام می‌رسید، و بعضی گفته‌اند که حضرت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه صد برده داشت که هر یکی به یک زبان صحبت می‌کردند و وی با هر کدام به زبان‌شان سخن می‌گفت. و اگر ایشان را با دید اهل دنیا می‌نگریستی آنگاه می‌گفتی شخصی است که اصلاً با جهان آخرت ارتباطی ندارد، و چون با دید معنویت نظر می‌کردی می‌گفتی او شخصی است که با امور دنیا هیچگونه رابطه‌ای ندارد و با این همه ایشان آرزو و طمع فرمانروایی را نداشت، و مدعی بیعت همه مردم هم نبود.

پس از مرگ یزید بن معاویه پیشوای شرعی و قانونی مسلمانان بود که مردم بر امارتش اجماع نمودند و در تمام کشور و بر دست ایشان بیعت کردند، چون ایشان رضی الله عنه فرمانروای عادل و پیشوای درست‌کار و حاکمی محبوب و رهبری بی‌مثال بود.

جهاد با حجاج

حجاج پسر یوسف ثقفی به دستور عبدالملک بن مروان با ۴ هزار نفر جنگجو از شام به مبارزه حضرت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه آمد و مسجدالحرام را محاصره کرد و منجنیق را بر بالای تپه ابوقیسیس نصب کرد تا براحتی بتواند مسجدالحرام را هدف قرار دهد و آب و غذا را از اهل مسجد قطع نمود، و حضرت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه در حرم پناهنده شد. او شخصی را پیش حضرت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه فرستاد که از سه چیز یکی را انتخاب کند:

۱- هر کجا می خواهید بروید.

۲- تسلیم شوید تا شما را با دستبند به شام بفرستم.

۳- یا بجنگید تا کشته شوید.

حضرت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه کشته شدن را بر تسلیم شدن و تبعید ترجیح داد. آخرین جنگ صبح سه شنبه هفدهم جمادی الاولی سال هفتاد و سه هجری در گرفت، آنگاه بر اثر محاصره آذوقه لشکریان حضرت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه ماندند. با این همه باز هم ایشان رضی الله عنه استقامت کرد و دلاورانه جنگید، ولی دانست که دیگر زندگی اش رو به خاتمه است، ولی روح جوانمردانه و پرفتوحش هرگز حاضر به تسلیم نشد و می گفت: سوگند به خدا ضربه شمشیر بر سرم از چوب ذلت و خواری برتر است. لشکریان حجاج از همه درهای مسجد وارد می شدند و چون گروهی داخل می شدند بر آنان حمله می کرد و از مسجد بیرون می راند تا این که آجری بر سرش اصابت کرد و بر زمین افتاد، ولی باز هم بر آرنج چپ تکیه زده و کسانی که نزدیک می آمدند با شمشیر می زد، و در آخر همه دسته جمعی بر او حمله کردند و او را به شهادت رساندند.

که آخرین لحظات زندگی می گفت:

أسماء أسماء لا تبکینی لم یبق الحسبی ودینی

«مادرم اسماء برایم گریه نکن که جز شخصیت و دیانتم چیزی دیگر نماند.»

وصارم لانت به یمینی

«و شمشیری که دستم با آن عادی است».

سپس بعد از قطع سرش جسد او را بر گردنه تپه کداء بدار آویزان کردند. مادرش حضرت اسماء رضی الله عنها که سنش از صد سال تجاوز کرده بود آمد و گفت: آیا هنوز وقت پیاده شدن این اسب سوار قهرمان نرسیده؟

حجاج نزدیک آمد و گفت: پسر منافق تو هتک حرمت بیت الله را کرد و خداوند گفته است: ﴿وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ يُظْلَمِ نُذُقُهُ مِنْ عَذَابِ الْيَوْمِ﴾ [الحج: ۲۵].
«و خداوند به او عذاب دردناک را چشانند».

حضرت اسماء رضی الله عنها گفت: دروغ می گوئی، سوگند بخدا او منافق نبود، بلکه انسانی مؤمن و نمازگذار و وارسته بوده است، و رابطه خویشاوندی را قائم می داشت.
حجاج گفت: این پیرزن را برگردانید که عقلش را از دست داده است. حضرت اسماء رضی الله عنها فرمود:

سوگند بخدا عقلم را از دست نداده ام و از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که در قبیله ثقیف یک دروغگو و یک تبهکار پدید می آید، کذاب را دیدیم و تبهکار تو هستی.

نتیجه

اگر بخواهیم شخصیت واقعی حضرت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه را بیان کنیم به آن تعریفی بسنده می کنیم که حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه ایراد فرمودند که ایشان رضی الله عنه شخصی پاک دامن قاری قرآن روزه دار که پدرش حضرت زبیر رضی الله عنه و مادرش اسماء و پدر بزرگش حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه و خاله اش حضرت ام المؤمنین عایشه و مادر بزرگ پدری اش حضرت صفیه عمه رسول اکرم صلی الله علیه و آله؛ و نویسنده کتاب می گوید: من او را از شیخین کمتر نمی دانم.

پایان

عبدالله بن عمر بن الخطاب رضي الله عنهما

شخصی که بسیار با پیامبر ﷺ شباهت داشت.

نام و نسب

نام: عبدالله.

نام پدر: عمر بن الخطاب.

نام مادر: زینب بنت مظعون جُمحی.

خواهرش: ام المؤمنین حفصه بنت عمر.

نسب: عدوی قریشی.

کنیت: ابو عبدالرحمن.

مشخصات و عادات

مردی میان قامت، تنومند با چهره‌ای گندمگون که موهایش را با رنگ زرد تیره‌رنگ می‌کرد، و سبیل‌هایش را کوتاه می‌نمود.

عادات

برای هر نماز تجدید وضوء می‌کرد، و بر نقش قدم‌های پیامبر ﷺ راه می‌رفت و آنجا نماز می‌خواند، و اگر پیامبر ﷺ در سایه درختی فرود آمده بودند در آنجا پیاده می‌شد، و زیر درخت آب می‌ریخت، و اگر جماعت نماز عشاء از او فوت می‌شد تمام شب را احیاء می‌نمود.

ولادت، اسلام و هجرت

در سال سوم بعثت پیامبر ﷺ متولد شد، و همراه پدرش در مکه مکرمه اسلام را پذیرفت و در سن ده سالگی به مدینه منوره هجرت کرد.

«جهاد»

در صف مجاهدین جنگ بدر حاضر شد که بنابر کم‌سنی‌اش پیامبر ﷺ او را نپذیرفتند و در جنگ احد هم خودش را پیش کرد که باز هم پیامبر ﷺ او را قبول نکردند، و در جنگ خندق حاضر شد و رسول اکرم ﷺ به او اجازه شرکت در جهاد را دادند که گفته شده در آن زمان پانزده ساله بوده است.

و بعد از آن در همه غزوات همراه پیامبر ﷺ بود.

و بعد از وفات پیامبر ﷺ در جنگ یرموک، قادسیه و دیگر جنگ‌هایی که در میان مسلمانان و اهل فارس و روم درگرفت حاضر شد، و در فتح مصر نیز شریک بود.

مقام علمی

ایشان از کسانی است که بیشترین احادیث را از پیامبر ﷺ روایت کرده و از حضرت ابوبکر، عمر، عثمان، ابوذر معاذ بن جبل و ام المؤمنین حضرت عایشه رضی الله عنها و غیره، حدیث روایت کرده است. و جمع بسیاری از صحابه و تابعین از ایشان احادیث روایت می‌کردند که عبارتند از: حضرت جابر بن عبدالله و عبدالله بن عباس و فرزندانش سالم، عبدالله، حمزه، بلال و زید و حضرت حفص بن عامر برادرزاده حضرت عبدالله بن عمر و از تابعین سعید بن المسیب و اسلم غلام آزاد شده حضرت عمر رضی الله عنه، علقمه بن وقاص، ابو عبدالرحمن النهدی، مسروق، جبیر بن نفیر و عبدالرحمن بن ابی لیلی.

حضرت ابوسلمه بن عبدالرحمن می‌گوید: حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما در علم و فضل مانند پدرش بود.

و بنابر روایتی می گوید: حضرت عمر رضی الله عنه در زمانی می زیست که چون او افرادی دیگر وجود داشت، و عبدالله در زمانی می زیست که مثل او کسی وجود نداشت.

حضرت سعید بن المسیب رضی الله عنه می گوید:

اگر من به بهشتی بودن شخصی از علماء گواهی می دادم او حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما بود.

امام مالک رضی الله عنه می گوید:

بعد از حضرت عمر رضی الله عنه زید بن ثابت رضی الله عنه امام و پیشوای مردم بودند، و پس از ایشان حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما هستند.

حضرت عتبه بن مسلم می گوید:

روزی از ابن عمر رضی الله عنهما مسئله ای پرسیدند: فرمود نمی دانم و گفت آیا شما می خواهید مرا پلی بر جهنم بسازید که در هر مورد استفتاء می کنید؟

و هرآنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله می شنید، حفظ می نمود. و اگر بنا به عذری نمی توانست در جلسه ای از مجالس پیامبر صلی الله علیه و آله شرکت کند از حاضرین در مجلس اقوال و افعال پیامبر صلی الله علیه و آله را می پرسید و هر آنجائی که پیامبر صلی الله علیه و آله نماز خوانده بودند او نماز می خواند و هر سال به حج می رفت، و در عرفات آنجائی که رسول خدا صلی الله علیه و آله قیام فرمودند، او قیام می کرد.

پیشنهاد امارت

چندین مرتبه به ایشان پیشنهاد امارت دادند، حتی که بسا اوقات با ارباب و تهدید قتل همراه بود ولی ایشان نپذیرفتند، حضرت حسن بن علی رضی الله عنه می گوید: آنگاه که حضرت عثمان رضی الله عنه به شهادت رسید به ایشان رضی الله عنهم مردم گفتند شما رهبر ما هستید و فرزند سرور و آقای ما هستید، بیائید تا بر دست تان بیعت کنیم، فرمود سوگند بخدا تا بتوانم نمی خواهم که بخاطر من قطره ای خون ریخته شود. باغیان گفتند: حاضر شوید و اگر نه تو را در خانه ات می کشیم، او سخن اول را تکرار کرد، روزی مروان بن حکم پیش ایشان رضی الله عنهم آمد و عرض کرد: دست تان را بدهید تا با شما بیعت کنیم، زیرا شما از سرداران

عرب هستید، و از فرزندان آقا و سرور اعراب هستید، حضرت عبدالله پرسید: تو اهل مشرق را چگونه راضی می کنی؟ گفت آنان را شکنجه و آزار می دهیم تا بیعت کنند، حضرت عبدالله رضی الله عنه فرمود: قسم بخدا دوست ندارم که هفتاد سال حکومت بدست من باشد و یک نفر بواسطه من کشته شود.

در تمام زندگانی از تفرقه نفرت داشت و تا می توانست مردم را به صلح و آشتی تشویق می نمود. و بارها می گفت اگر کسی مرا به سوی نماز و کارهای خیر دعوت بدهد اجابت می کنم، ولی اگر شخصی به جنگ برادر مسلمان و بردن مالش صدا کند، نمی پذیرم.

بعضی از کسانی که به ایشان می گفتند دست بیعت بدهید، می شنیدند که با خودش می گفت من از مردم تعجب می کنم که شمشیر در دست دارند و یکدیگر را می کشند و باز مرا می گویند دست بده تا با تو بیعت کنیم.

روزی حضرت نافع رضی الله عنه از ایشان رضی الله عنه پرسید: شما که صحابی رسول اکرم صلی الله علیه و آله هستید چرا خودت را از یاری حضرت علی رضی الله عنه باز داشته ای؟

گفت: حرمت خون مسلمانان مرا باز داشته، زیرا خداوند ریختن خون مسلمان را حرام کرده است و فرموده:

﴿وَقَتَلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِئْتَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ﴾ [البقرة: ۱۹۳].

ما با مشرکان جهاد کردیم تا دین از آن خداوند شد و امروز چرا بجنگیم، با بت پرستان که خانه خدا را پر از بت کرده بودند جهاد کردیم، تا این که خداوند بتان را از سرزمین اعراب خارج کرد و آیا امروز با کسی که «لا إله إلا الله» می خواند بجنگیم؟ موضع او نسبت به فتنه و آشوب میان مسلمانان آنگونه بود و از ترس و بزدلی چنین موضعی را انتخاب نکرده بود، بلکه بنابر آرزوی حیات مسلمین و حفظ خونشان چنین راهی را در پیش گرفته بود و بقول خداوند تمسک نمودند که می فرماید:

﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنزَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ﴾ [الأنفال: ۴۶].

«و از خدا و رسولش فرمان برید و با همدیگر نزاع نکنید که در آن صورت سست می‌شوید و قدرت‌تان از بین می‌رود».

زهد و تقوی

حضرت عبدالله بن عمر رضي الله عنهما شخصی مالدار و با درآمد فراوانی بود، ولی شب قبل از تقسیم همه درآمد نمی‌خواستید، زیرا پیامبر ﷺ او را به زهد و کناره‌گیری از دنیا و میل به آخرت تشویق کرده و فرمودند:

«كُنْ فِي الدُّنْيَا كَأَنَّكَ غَرِيبٌ، أَوْ عَابِرُ سَبِيلٍ».

«در دنیا چنان زی که تو شخص فقیر و یا مسافر هستی».

و خود حضرت عبدالله گفت شب که فرا رسید در انتظار صبح مباش، و چون صبح شد منتظر شب مباش، سلامتی را قبل از بیماری و زندگانی را قبل از مرگ غنیمت بدان.

حضرت ایوب بن وائل رضي الله عنه می‌گوید:

روزی برای حضرت عبدالله رضي الله عنه ۴ هزار درهم و یک چادر آوردند که من او را دیدم، در روز بعدی برای الاغش علف قرض می‌کنم، فوراً به خانه‌اش رفتم و پرسیدم مگر دیروز برای حضرت عبدالله رضي الله عنه چهار هزار درهم و یک چادر نیاوردند؟ گفتند: بله! پس چرا امروز برای الاغش علف قرض می‌کرد؟

چون او دیروز همه آنها را قبل از شب تقسیم کرده و چادر را بر شانه‌اش انداخت و بیرون رفت، وقتی که برگشت چیزی همراهش نبود.

پرسیدیم: چادر کجاست؟ گفت به فقیری بخشیدم.

حضرت ایوب رضي الله عنه دست را بر دست زد و به بازار آمد و بر بلندی ایستاد و با صدای

بلند فریاد زد که ای تاجران (تجار) چرا مال جمع‌آوری می‌کنید؟

حضرت عبدالله رضي الله عنه ۴ هزار درهم درآمد و یک چادر خویش را در همان یک روز بین

فقراء و مساکین تقسیم می‌کند و برای الاغش علف قرض می‌کند.

و نسبت به او پیامبر ﷺ فرمود:

«نِعْمَ الرَّجُلُ عَبْدُ اللَّهِ، لَوْ كَانَ يُصَلِّي مِنْ اللَّيْلِ فَيَكْثُرُ».

«عبدالله (بن عمر) نیکوترین فرد است اگر تهجد بخواند».

پس از آن حضرت عبدالله رضی الله عنه هیچگاه نماز تهجد را ترک نکرد.

حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت می کند که از میان همه جوانان قریش حضرت عبدالله خودش را بیشتر از دنیا باز داشت.

و حضرت جابر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید:

غیر از حضرت عبدالله هر یکی از ما به مال و دنیا از خود گرایشی نشان می داد و به آن علاقه مند بود.

و سدی رضی الله عنه می گوید:

از جمع صحابه ای که من دیدم معتقد بودند هیچکس از ما مگر حضرت عبدالله رضی الله عنه بر آن حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله از میان ما تشریف بردند باقی نماند. و حضرت طاوس رضی الله عنه می گوید: کسی پرهیزگارتر از حضرت عبدالله ندیده ام.

حضرت میمون بن مهران رضی الله عنه می گوید:

گروهی از دزدان حروری نجده شتران حضرت عبدالله رضی الله عنه را به سرقت بردند، ساربان پیش ایشان رضی الله عنه آمد و گفت همه شتران را دزدان به سرقت برده اند.

حضرت عبدالله رضی الله عنه پرسید تو چگونه رها شدی؟ گفت چون من شما را از آنان بیشتر دوست داشتم پیش شما برگشتم، بلافاصله او را آزاد کرد. و ابوعثمان رضی الله عنه می گوید:

حضرت عبدالله رضی الله عنه کنیزی بنام رمثه را زیاد دوست داشت که آن را آزاد کرد و گفت چون شنیدم که خداوند فرموده است:

﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾

«هرگز به نیکی دست نیابید تا آن که از آنچه دوست دارید ببخشید».

روزی برده ای به قیمت چهل هزار درهم خرید و آزاد کرد که آن غلام گفت: سرورم چون مرا آزاد نمودید چیزی برای امرار معاش بدهید چهل هزار درهم نیز به او داد.

و بار دیگر پنج برده خرید و جهت اداء نماز ایستاد، آنان نیز پشت سرش اقتداء کردند، چون نماز به پایان رسید پرسید شما برای چه کسی نماز خواندید؟ گفتند برای خداوند، گفت شما بخاطر خداوند آزاد هستید و بسا اوقات در یک مجلس یک مرتبه سی هزار درهم صدقه می داد و هرگاه چیزی را بسیار دوست می داشت آن را در راه خداوند انفاق می کرد، و گویا بردگانش این را دانسته بودند که ایشان برده ای را که باتقوی باشد آزاد می کنند.

و چون حضرت عبدالله او را می دید فوراً آزادش می کرد، بعضی از مردم به ایشان گفتند بردگان تو را فریب می دهند، فرمود هرکسی ما را به خاطر خداوند فریب دهد ما فریبش را می پذیریم.

حضرت نافع رضي الله عنه می گوید:

حضرت عبدالله رضي الله عنه چون آیه مبارکه: ﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ﴾ [الحديد: ۱۶]. را تلاوت می کرد تا این که بیهوش بر زمین می افتاد. می گوید حضرت عبدالله قبل از رحلت بیشتر از هزار انسان را آزاد کرد.

روزی سائلی پیش او آمد به پسرش گفت: به او دیناری بدهید، چون سائل برفت پسرش گفت خداوند از شما به پذیرد، فرمود آیا می دانید خداوند از چه کسی می پذیرد؟ خداوند از نیکوکاران می پذیرد! و خودش می گوید:

از روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت نمودند من ساختمانی بناء نکردم و درخت نخلی هم غرس ننمودم.

و میمون بن مهران می گوید:

من در منزل حضرت عبدالله رضي الله عنه وارد شدم و هرچه از قبیل لحاف تشک و فرش و غیره بود تقریباً صد درهم ارزش داشتند، و این بنابر فقر و بخل ایشان نبود، بلکه ایشان سرمایه دار سخاوتمندی بودند، ولی توصیه پیامبر صلی الله علیه و آله را برای خویش دستور حیات عملی قرار داده بودند، دست بر شانهاش نهادند و فرمودند:

«كُنْ فِي الدُّنْيَا كَأَنَّكَ غَرِيبٌ، أَوْ عَابِرُ سَبِيلٍ».

اخلاق

حضرت مجاهد رضی اللہ عنہ می گوید:

من به همراه حضرت عبدالله بن عمر رضی اللہ عنہما رفتم تا او را خدمت کنم، ولی او مرا خدمت کرد.

سالم می گوید:

حضرت عبدالله رضی اللہ عنہ هیچ برده‌ای را لعنت نکرد بجز یک برده که او را آزاد کرد، و بنابر روایتی ایشان خواست برده‌ای را لعنت کند که گفت «اللهم الع» و جمله را ناتمام گذاشت و فرمود دوست ندارم این کلمه را تلفظ کنم.

زید بن اسلم رضی اللہ عنہ می گوید:

شخصی حضرت عبدالله بن عمر رضی اللہ عنہما را دشنام داد، او ساکت بود چون به در خانه‌اش رسید به سوی او نگریست، و فرمود من و برادرم عاصم بن عمر رضی اللہ عنہما از نسب والایی برخورداریم. به ایشان گفته شد که تا زمانی که شما در بین مردم هستید، مردم در امنیت و آسایش به سر می‌برند، خیلی ناراحت شد و به گوینده گفت: شاید شما از اهل عراق هستید، و نمی‌دانید چرا در خانه‌ام را می‌بندم؟

و خود حضرت عبدالله رضی اللہ عنہ می گوید:

من با پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم بیعت کردم و تا امروز آن را نقض و تبدیل ننمودم و با هیچ آشوبگری همراه نشدم و مؤمنی را از خوابش بیدار نکردم.

وفات

بعد از وفات رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم شصت سال زندگی کردند، و هیچ امری از دستورات پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم و اصحابش رضی اللہ عنہم بر او پوشیده نماند.

اما مالک رضی اللہ عنہ می گوید:

حضرت عبدالله رضی اللہ عنہ شصت سال در اسلام فتوی دادند و مردم از اقصی نقاط پیش او می آمدند.

زمان حمله نیروهای حجاج بن یوسف به مسجدالحرام ایشان رضی اللہ عنہ در حرم بودند که نیزه یکی از سربازان حجاج به او اصابت کرد و مجروح شد، و چون حجاج به عیادتش رفت پرسید چه کسی شما را مجروح کرده است؟ فرمود تو مرا کشتی، حجاج گفت من چگونه؟ گفت در حرم امن الهی سلاح آوردی، یکی از یارانم مرا مجروح کرد.

و بر اثر همان جراحت در سال ۷۴ هجری در سن ۸۴ سالگی به شهادت رسید و در مقبره مهاجرین مدفون گشت رضی اللہ عنہ.

پایان

عبدالله بن عمرو بن العاص رضي الله عنه

مالک دو شتر

نام و نسب

نام: عبدالله.

نام پدر: عمرو بن العاص.

کنیت: ابو محمد یا ابو عبدالرحمن.

محل تولد: مکه مکرمه.

ولادت، اسلام

هفت سال قبل از هجرت پیامبر ﷺ متولد شد، و از پدرش سنأ ده سال کوچکتر بود و با مهاجرین به مدینه منوره هجرت کرد، و جلوتر از پدرش ایمان آورد که نامش عاصم بود. پیامبر ﷺ نامش را به عبدالله عوض کردند.

مشخصات

شخصی بلندقامت، با قیافه‌ای زیبا، رنگی سرخ، اندامی درشت و سر و ریشی سفید بود که بنا بر روایتی در آخر عمر نابینا شد.

مقام علمی

ایشان رضي الله عنه شخصی عالم، حافظ، مفسر، محقق در آیات و احکام قرآن مجید و عامل به اوامر و نواهی آن بود. در احادیث پیامبر ﷺ نیز چنین بود.

و از کسانی است که بیشترین احادیث را از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند و از رسول اکرم صلی الله علیه و آله اجازه خواست تا احادیث ایشان صلی الله علیه و آله را بنویسد.

پس اجازه یافت آنگاه پرسید یا رسول اکرم صلی الله علیه و آله هرچه از شما در هر حال می شنوم بنویسم فرمود:

آری، من جز حق چیزی نمی گویم، روایاتش را در صحیفه ای بنام «صادقیه» جمع آوری کرد.

حضرت ابوهریره رضی الله عنه می گوید:

شخصی غیر از عبدالله از من بیشتر احادیث روایت نکرده، چون حفظ می کرد و می نوشت و من فقط حفظ می کردم. بنابراین، احادیثی که حضرت عبدالله روایت کرده از روایات حضرت ابوهریره رضی الله عنه بیشترند، او تورات را نیز خوانده است^۱.

تقوی و زهد

هرروز روزه می شد و شبها تا صبح عبادت می کرد، پدرش خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و از او شکوه کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله او را خواستند و فرمودند:

جسم تو بر تو حقی دارد و خانواده ات نیز بر تو حقی دارد و همچنین پروردگارت بر تو حقی دارد.

پس شب عبادت کن و بخواب، روزه نگه دار و افطار کن، و در هر ماه سه روز روزه شو که برابر روزه تمام دهر است. و با پیامبر صلی الله علیه و آله در باره ختم قرآن مجید گفتگو کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: هر ماه یکبار قرآن را ختم کن، گفت من از این بیشتر می توانم و چندین بار خواسته اش را تکرار کرد. تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: در هفته ای یکبار ختم قرآن بنمای.

۱- البته در حال حاضر روایات حضرت ابوهریره رضی الله عنه بیشترند، چون ایشان به شام رفت و حضرت ابوهریره رضی الله عنه در مدینه منوره مرکز علم ماند و از او شاگردان بیشتری استفاده کردند. «مترجم»

حضرت مجاهد رضی الله عنه می گوید:

حضرت عبدالله چون پیر و ناتوان شد بسا روزهای پی در پی روزه می گرفت و به تعداد آنها روزه نمی شد، و قرآن مجید را هم چنین تلاوت می کرد، می گفت: اگر اجازه رسول اکرم صلی الله علیه و آله را قبول می کردم برایم بهتر و آسان تر بود، ولی با ایشان رضی الله عنه پیمان بستم و حال نقض آن را درست نمی دانم.

تمام شب را به عبادت خداوند مشغول می شد و چراغ را خاموش می نمود و گریه می کرد تا این که چشمانش ضعیف شدند. ولی فرمود قطره اشکی که بخاطر خداوند بریزم از تصدق هزار دینار دوست تر است.

از سخنان ایشان

بنابر لطف خداوند که ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾ [البقرة: ۲۶۹].

ترجمه: «هرکسی را شایسته بداند فرزاندی می دهد، و آن که فرزاندی داده شد خیر فراوانی بدو داده شد».

ایشان سخنوری حکیم و عالمی دانشمند بودند.

می گوید: من خواب دیدم که در یک دست عسل و در دست دیگر روغن دارم و مشغول لیسیدن آنها هستم، پیش رسول اکرم صلی الله علیه و آله خوابم را تعریف کردم.

فرمودند قرآن و تورات را می خوانی که هر دو را خواند و مطالب و مفاهیم آن دو را درک و دانش بزرگی کسب نمود که در علم تفسیر و داستان های قرآن مجید و اخبار قیامت مرجع قرار گرفت، و گفت: اگر شما ارزش علم را می دانستید به پاس احترام آن، آنچنان سجده می کردید که خسته می شدید و از شوق آن فریاد می کشیدید که صداهای تان می گرفت، پس گریه کنید و اگر نمی توانید گریه کنید خودتان را به شکل گریه کنندگان در آورید.

و گفت: شما در پیشگاه خداوند جمع می‌شوید، پرسیده می‌شود فقراء و مساکین این امت کجا هستند؟

گروهی برمی‌خیزند، به آنان گفته می‌شود: با خودتان چه همراه دارید؟ می‌گویند: خدایا تو بهتر می‌دانی، اموال و حکومت‌ها را به دیگران عطاء کردی و ما مورد امتحان واقع شدیم و بر آن صبر کردیم. خداوند می‌فرماید: راست گفتید. پس آنان جلوتر از دیگران وارد بهشت می‌شوند و صاحبان اموال در شدت حساب می‌مانند.

و گفت: ارواح انسان‌های مؤمن در شکم پرندگان سبزرنگ چون سارمی باشد که یکدیگر را می‌شناسند، و از میوه‌های بهشت به آنها رزق داده می‌شود.

راستگویی و سخاوت

او مانند همه یاران پیامبر صلی الله علیه و آله شخصی راستگو، امین، امانتدار و سخی بود. و این تعجب‌آور نیست، زیرا از رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنیده بود که راستی انسان را به نیکی می‌رساند و نیکویی انسان را به بهشت راهنمایی می‌کند، و شخصی راست می‌گوید تا آن که نزد خداوند از گروه صدیقان می‌شود.

چون مرگش فرا رسید خواست به وعده‌اش عمل کند و خود را از نفاق پاک سازد به کسانی که در کنار او بودند، گفت مردی از قریش جهت خواستگاری دخترم آمده و من او را وعده داده‌ام.

اکنون شما گواه باشید من او را داماد نمودم، سوگند به خداوند نمی‌خواهم پروردگارم را با ثلث نفاق ملاقات کنم.

طبق روایتی گروهی از قاریان بصره حج کردند و قبل از برگشتن سوگند یاد کردند تا ما شخصی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله را ملاقات نکنیم و برایمان حدیثی روایت نکند بر نمی‌گردیم، شروع به جستجو نمودند تا این که به آنان گفته شد حضرت عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما در پایین مکه مکرمه منزل کرده است، و چون به محل اقامت ایشان رسیدند بیش از سیصد

شتر دیدند، پرسیدند این شتران از چه کسی هستند؟ گفتند از حضرت عبدالله بن عمرو رضی الله عنه، پرسیدند. آیا همه‌شان از آن خودش هستند حالان که ما شنیده‌ایم ایشان شخصی بسیار متواضع اند. گفتند: صد شتر برای حمل و نقل همراهان اوست، و دویست شتر دیگر برای ضیافت میهمانان و افرادی هستند که از جای دیگر به آنجا می‌آیند.

مردی از آنان گفت ما تعجب می‌کنیم! گفتند تعجب نکنید، زیرا حضرت عبدالله رضی الله عنه شخصی سرمایه‌دار است که بر خود لازم می‌داند میهمانان را زاد و توشه فراوانی بدهد. پس از آن خواستند که آنها را بر محل او راهنمایی کنند، گفتند: او الان در مسجدالحرام است، چون به آنجا رفتند دیدند که کنار کعبه در چادر و عمامه‌ای نشسته و کفش‌هایش بر کتف چپ او آویزانند و تمام دارائی‌هایش را در راه خداوند انفاق کرده و برای خود چیزی باقی نگذاشته است. چرا چنین کرده است؟ زیرا می‌ترسید که روز قیامت گفته می‌شود:

﴿أَذْهَبْتُمْ طَيْبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَأَسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا﴾ [الأحقاف: ۲۰].

ترجمه: «شما لذایذ و خوشیهای‌تان را در زندگی دنیا بهره‌برداری کردید.»
و او می‌گفت: فقراء جلوتر از سرمایه‌داران وارد بهشت می‌شوند و مال‌داران در شدت حساب باقی می‌مانند.

اموالش را تقسیم می‌کرد و فقر را دوست داشت تا اگر روز قیامت شود بگویند من سرمایه‌دار نبودم.

موضع او نسبت به جنگ میان مسلمانان

حضرت عبدالله بن عمرو رضی الله عنه تمام زندگی‌اش را در عبادت زهد و تقوی گذراند تا این که آشوب برپا شد. و مسلمانان به نزاع، اختلاف و جدایی کشانده شدند و در میان سیدنا علی رضی الله عنه و معاویه رضی الله عنه اختلاف و دودستگی ایجاد شد که هر یک از خود رأی و اجتهاد و یارانی داشتند.

عمرو بن العاص رضی الله عنه پدر حضرت عبدالله رضی الله عنه از یاران معاویه رضی الله عنه بود، ولی فرزندش کناره‌گیری را لازم می‌دانستند، او چون جایگاه فرزندش را در میان مسلمانان با محبت و اعتماد می‌دید، دوست داشت که حضرت عبدالله رضی الله عنه در این جنگ ویرانگر از طرفداران معاویه رضی الله عنه باشد که با پایان یافتن جنگ جمل پیش حضرت عبدالله آمد و گفت: خویشتن را جهت مبارزه در جنگ صفین آماده کنید، چون جنگ به زودی شروع می‌شود. حضرت عبدالله رضی الله عنه گفت آیا من می‌جنگم و حال آنکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله از من پیمان گرفته اند که شمشیر بر گردن مسلمان نزنم؟!.

هرچه عمرو سعی کرد حضرت عبدالله جواب رد داد، ولی او اصرار داشت که حضرت عبدالله رضی الله عنه در جنگ همراهش شود، بالاخره از سیاست و تجربه کار گرفت، از حضرت عبدالله پرسید: آیا تو آخرین عهد و پیمانی را که با پیامبر صلی الله علیه و آله بستی به یاد داری؟ آنگاه که دست تو را در دستم نهادند و فرمودند:

پدرت را اطاعت کن. پس حالا من از تو می‌خواهم در این جنگ با ما همراه شوی، با شنیدن این کلمات حضرت عبدالله رضی الله عنه غافل‌گیر شد و رأی صائب خویش را رها کرد و خویش را مجبور به اطاعت و پیروی پدر دانست و با ناراحتی و عزم این که در مقابل هیچ مسلمانی شمشیر نمی‌کشم و در این جنگ ویرانگر بهره‌ای نداشته باشم، به همراهی او حرکت کرد و در میدان جنگ رو به پدرش نگریست و گفت: اگر پیامبر صلی الله علیه و آله دستور به فرمانبرداری از تو را نمی‌دادند هرگز این مسیر را همراه تو نمی‌آمدم و خودش را از میدان معرکه کنار زد و سوگند یاد نمود که من در آن تیری نیانداخته‌ام و نیزه و شمشیری نزده‌ام و من فقط به دستور پدرم شرکت کردم، چون پیامبر صلی الله علیه و آله مرا گفتند: از پدرت اطاعت کن و تمام زندگانی را با صراحت گفتار و صداقت کردار، محبت برادران مسلمان، شهادت دینی و پای‌بندی بر عهدی که با پیامبر صلی الله علیه و آله بسته بود به پایان رساند. و همیشه خویشتن را بر شرکت در جنگ صفین ملامت می‌کرد و می‌گفت: چگونه وارد جنگ شدم؟

چرا در جنگ با مسلمانان همراه شدم؟
 سوگند بخداوند دوست داشتم که ده سال جلوتر از آن می‌مردم و می‌گفت: سوگند
 بخدا نه تیری انداختم و نه با شمشیر و نیزه کسی را مجروح کردم، کاش! حاضر
 نمی‌شدم، خدایا، در این مورد از شما طلب آمرزش و استغفار می‌کنم و به تو روی
 می‌آورم.

وفات

در تاریخ وفات ایشان علماء اختلاف دارند.
 حضرت امام احمد رحمته می‌گوید: در زمان حکومت یزید بن معاویه در روز چهارشنبه
 بیست و هشتم ذی‌الحجه سال شصت و سه هجری وفات کرد و دیگران سال ۶۷ را
 گرفته‌اند.
 یحیی بن عبدالله معتقد است که او در زمینش در سبع محلی از فلسطین وفات نمود،
 و برخی گفته‌اند در مصر رحلت نمود. والله اعلم.

پایان

حضرت عبدالرحمن بن ابی بکر صدیق رضی الله عنه

یکی از قهرمانان جنگ یمامه

نام و نسب

نام: عبدالرحمن.

نام پدر: حضرت ابوبکر رضی الله عنه.

نام مادر: ام رومان سلمی رضی الله عنها.

خواهرش: ام المؤمنین حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها.

کنیت: ابوعبدالله یا ابومحمد.

جایگاه

یکی از رهبران مسلمانان می باشد، و این افتخار را دارد که پدرش حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه صحابی یار غار و برادر اسلامی پیامبر صلی الله علیه و آله است.

روز وفات پیامبر صلی الله علیه و آله وارد منزل حضرت عایشه رضی الله عنها شد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر سینه ام المؤمنین تکیه داده بودند.

مسواک تری در دست داشت، حضرت عایشه رضی الله عنها مسواک را گرفت و با جویدن نرمش کرد و به رسول اکرم صلی الله علیه و آله داد، و چون پیامبر به مسواک زدن مشغول شدند دعا فرمود
«اللَّهُمَّ الرَّفِيقُ الْأَعْلَى».

«خداوندا رفیق اعلی می خواهم». و گویا پیامبر صلی الله علیه و آله در دعا گفتند ای بار خدایا! او را در بهشت برین همراه من بگردان.

اسلام آوردن

زمان صلح حدیبیه مسلمان شد و قبل از فتح مکه به مدینه منوره هجرت کرد. قبل از مسلمان شدن یکی از دشمنان اسلام بود که آرزوی کشتن پدرش را داشت، عداوت او روز احد آشکار شد، وقتی که قریش با تمام قوای خویش برای جلوگیری دین اسلام و مبارزه پیامبر ﷺ به میدان آمدند.

عبدالرحمن در صف مشرکان بود و چون دو لشکر بهم رسیدند او جهت نبرد به میدان آمد که سیدنا ابوبکر ﷺ به مبارزه اش برخاست، چون در مقابل یکدیگر آمدند، پیامبر ﷺ حضرت ابوبکر ﷺ را صدا زدند که شمشیر را در غلاف کن و برگرد، و ما را از وجودت بهره مند ساز.

گویا خداوند به پیامبر ﷺ خبر دادند که بزودی عبدالرحمن مسلمان می شود، و از بهترین قهرمانان اسلام قرار می گیرد. و بنابراین، رسول خدا ﷺ به حضرت ابوبکر ﷺ دستور دادند که شمشیر را در غلاف کنید و برگردید و ما را از وجود خویش مستفید بگردانید.

چون غزوه احد به پایان رسید عبدالرحمن از کشته شدن و اسارت نجات می یابد، و به مکه مکرمه برمی گردد ولی همیشه صحنه نبرد پدرش در جنگ احد از جلوی چشمانش کنار نمی رود. و هر وقت شب و روز در خواب و بیداری در تنهایی و مجالس از خود می پرسید: چه اقدامی کردم؟!.

آنچه عقیده ای است که پدرش را وارد به کشتن او می کند؟ آن پدری که او را خوب می داند که دارای چه عقلی کامل و علم و بردباری بی مثال است؟

بدون تردید پدر حق است و آن دین و عقیده ای که قبول کرده راست و درست است، و این افکار او را رها نکرد تا این که در زمان صلح حدیبیه با خواست قلبی و علاقه کامل دین اسلام را می پذیرد و مسلمان می شود و از مردان قهرمان و نیکوکار اسلام به حساب می آید.

جهاد

در فتح مکه و شام شریک شد و در جنگ یمامه از خود رشادت و جوانمردی بجای گذاشت که هفت نفر از افراد لشکر مسیلمه کذاب را کشت و محکم بن طفیل یاور مسیلمه را از پای درآورد.

جنگ یمامه

با رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و آغاز خلافت حضرت ابوبکر رضی الله عنه بسیاری از قبایل عرب مرتد شدند و نماز و زکات را انکار کردند.

پس ابتدای خلافت حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه با تحولات گوناگون و دردناکی مواجه شد. و حال ایشان رضی الله عنه بنابر جانشینی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و مسئولیت در پیشگاه خداوند و تاریخ انسانیت چه عکس العمل نشان دهند؟

لشکری بزرگ به فرماندهی حضرت خالد بن ولید رضی الله عنه برای تعقیب و مبارزه مرتدین فرستاد که برخی از آنان را با آتش و بعضی دیگر را با سنگ و پرت کردن از بالای کوهها مورد حمله قرار دادند. تا آنان از بیم و هراس لشکر مسلمانان در شهرهای مختلف متواری شدند، و بسیاری از کردارشان توبه کرده و مسلمان گشتند، و در این جهاد مقدس حضرت عبدالرحمن بن ابی بکر رضی الله عنه از خویش رشادت و جوانمردیهایی نشان داد. بطوری که تعداد هفت نفر از افراد لشکر مسیلمه کذاب را به هلاکت رساند، و چون متوجه شد که محکم بن طفیل یاور مسیلمه کذاب در جایی دیگر سنگر گرفته و مسلمانان را هدف رگبار تیرهایش قرار می دهد، فوراً او را هدف گرفت و از پای درآورد که با کشته شدن او و فتح آن لشکر مسلمانان توانستند که براحتی بر مسیلمه دست یابند.

او و دویست هزار نفر از یارانش را نابود کردند که با کشته شدن مسیلمه جمع مرتدین متفرق شدند، و اکثرشان به هلاکت رسیدند و در مدت کمتر از یک سال دوباره پرچم اسلام بر تمام جزیره العرب به اهتزاز درآمد و اساس دین اسلام استوار گشت.

تا باشد که ﴿كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا﴾ [التوبة: ۴۰]. «که سخن کافران پست و سخن الله بلند و برتر است».

صداقت و پاکدامنی

یکی از راویان حدیث از حضرت عبدالرحمن بن ابی بکر رضی الله عنه حدیث روایت می کند، می گوید این حدیث را از کسی روایت می کنم که از او دروغی نشنیده ام، و چگونه دروغ بگوید؟ حالان که او فرزند حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه و برادر ام المؤمنین حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها است؟

چون مروان بن حکم از مردم برای یزید بن معاویه بیعت می گرفت حضرت عبدالرحمن رضی الله عنه مخالفت خویش را صراحتاً اعلام کرد. چون یزید را از نزدیک می شناخت و اخلاق، اعمال و بی بندوباریهایش را می دانست، لذا بر بیعت کردن با او راضی نشد و برای نابودی آن قیام کرد و مردم را علیه او برانگیخت.

مروان در مسجد سخنرانی کرد و مردم را به اطاعت و پیروی از یزید تشویق نمود، و گفت خداوند یزید را در نظر امیرالمؤمنین معاویه مناسب برای خلافت دانسته است. و آنگونه که حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه حضرت عمر رضی الله عنه را جانشین خویش تعیین می کنند. حضرت عبدالرحمن رضی الله عنه با ناراحتی پرسید: آیا این نظام سلطنتی است که شما خلافت را بعد از معاویه رضی الله عنه حق پسرش می دانید؟

سوگند بخدا حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای خلافت هیچکس از فرزندان و اهل بیتش را تعیین نکرد، چگونه معاویه دوست دارد که خلافت برای پسرش باشد.

مروان که بسیار ناراحت شده بود بلند شد و پرسید: آیا تو آن کسی نیستی که خداوند در سوره مبارکه «أحقاف» فرمود: ﴿وَالَّذِي قَالَ لِوَلَدَيْهِ أُفٍّ لَّكُمَا أَتَعِدَانِنِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ

خَلَّتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي ﴿ [الأحقاف: ۱۷] ^(۱).

ترجمه: «و آن شخص به پدر و مادرش گفت افّ وای بر شما، آیا مرا وعده می‌دهید که بیرون آورده می‌شوم و حال آن که نسل‌ها پیش از من گذشته‌اند».

حضرت عبدالرحمن گفت: آیا تو پسر آن شخص نیستی که او را پیامبر صلی الله علیه و آله لعنت کردند؟ و چون حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها از ماجرا خبر شد مروان را پرسید: تو به حضرت عبدالرحمن چنین و چنان گفته‌ای؟

تو دروغ گفته‌ای این آیه در مورد او نازل نشده است.

و بنابر روایتی فرمود: در مورد خانواده ما جز آیه برائت من چیزی دیگر نازل نشده است.

پس کلام حضرت عایشه رضی الله عنها برهان قاطع و واضحی است که هدف از آیه مذکور حضرت عبدالرحمن نیست، چون او نافرمان پدر و مادر نبود و بر کفر نماند، بلکه مسلمان شد و از یاران برگزیده رسول اکرم صلی الله علیه و آله قرار گرفت. حکم آیه مذکور هر کافر نافرمان والدین را دربر می‌گیرد، آنگونه که در آیه بعدی بیان می‌شود.

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَالِسِينَ ﴿۱۸﴾ [الأحقاف: ۱۸].

«این گروه آن کسانی‌اند که وعده عذاب خداوند بر آنها محقق شد، از میان امت‌هایی که پیش از ایشان گذشته‌اند، از میان جنیان و انسان‌ها هرآینه ایشان از زیانکاران بودند».

و دین اسلام آنچه را که قبل از آن انجام می‌شد نابود می‌گرداند، چنانچه خداوند می‌فرماید:

﴿قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ ﴿۳۸﴾ [الأنفال: ۳۸].

۱- «کسی که به پدر و مادرش گفت وای بر شما، آیا به من وعده می‌دهید که بیرون آورده می‌شوم؟ در حالی که پیش از من نسل‌ها از جهان رفته‌اند».

«بگو ای پیامبر ﷺ به کسانی که کفر ورزیده اند، اگر از کفرشان باز بیایند آن چه که قبلاً انجام داده اید بخشیده می شوند».

معاویه رضی الله عنه چون از جریان ناراحتی حضرت عبدالرحمن و رد بیعت یزید خبر شد برای حضرت عبدالرحمن صد هزار درهم فرستاد که ایشان رضی الله عنه دوباره آن درهم‌ها را به او برگرداند و از قبول کردن یک درهم نیز ابا (خودداری) ورزید.
و گفت: آیا من دین خویش را به عوض دنیا می فروشم؟ و بنابر کناره گیری از بیعت از مدینه به ناحیه‌ای از مکه مکرمه هجرت کرد.

وفات

آن چنان که گفتیم از مدینه منوره به ناحیه‌ای بنام «حبشی» در فاصله شش میلی مکه مکرمه رفت، پس از مدتی اقامت در آنجا شبی در خواب رحلت نمود که مردم جنازه‌اش را در قسمت پائین مکه مکرمه دفن کردند.

حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها چون از وفاتش خبر شد فوراً به مکه مکرمه برای زیارتش آمد و از غم جدایی‌اش کنار قبرش ایستاد و فرمود: اگر زمان مرگ او حاضر بودم گریه نمی کردم و نمی گذاشتم جنازه‌اش را از محل مرگش منتقل کنند. و آنگاه با دو بیت از متمم بن نویره که در مرثیه برادرش مالک خوانده بود درد و اندوهش را ابراز نمودند.

و کنا کند مانی جذیمة برهة من الدهر حتی قیل لن یتصدعا
«مدت زمانی ما چون دو دانه یک خوشبیه بودیم تا آن که گفته شد هرگز از یکدیگر جدا نمی شویم».

فلما تفرقنا کانی ومالکا لطول اجتماع لم نبت لیلة معا
«پس از مصاحبت طولانی آنگاه که من و مالک از هم جدا شدیم گویا یک شب باهم نبوده‌ایم».

و قبرش را با چادری سایه کرد و به مدینه منوره گشت. حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما از آنجا عبور می کرد که چشمش به چادر افتاد فوراً آمد و آن را برداشت و فرمود: او را عملش سایه می کند و این گفته حضرت عبدالله رضی الله عنه خود گواه بر فضل و برتری حضرت عبدالرحمن و پاکی او از آنچه که به او نسبت می دادند هست. خداوند از ایشان راضی باد و او را راضی بگرداند. و ما را از رهروان ایشان بگرداند، آمین.

پایان

حضرت ثابت بن قیس رضی الله عنه

سخنگوی پیامبر صلی الله علیه و آله

تنها کسی که بعد از مرگ وصیت کرد و وصیتش اجراء گردید.

نام و نسب

نام: ثابت.

نام پدر: قیس.

سلسله نسب: ثابت بن قیس بن مالک بن امری القیس.

قبیله: الانصاری خزرجی.

کنیت: ابو محمد یا ابو عبدالرحمن.

جایگاه

ایشان سخنگوی انصار بود که به او سخنگوی پیامبر صلی الله علیه و آله می گفتند، آنچنان که حضرت حسان بن ثابت به شاعر رسول اکرم صلی الله علیه و آله مشهور بود، حضرت ثابت رضی الله عنه سخنان فصیح و بلیغی بود.

و آنگاه که وفد تمیم پیش پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و مردم جمع شدند و هریک آنچه را که مایه افتخار و مباهات آنها بود ذکر کرد. آنگاه سخنگوی آنان بلند شد و سخنان زیبایی بیان کرد که پس از او حضرت ثابت رضی الله عنه برخاست. و آنچنان سخنانی فصیح و بلیغی ایراد کرد که حاضرین شگفت زده شدند و به او شهره آفاق گفتند.

وی در پاسخ فرمود: ستایش پروردگاری را سزاست که آسمانها زمین آفریده او است که در آنجا به تدبیر امور پرداخته و علمش بر تمام کائنات فراگیر و هرچیز از منبع فضلش سرچشمه گرفته و به قدرتش ما را فرمانروا قرار داد. و از میان بهترین مخلوقات

پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم را برگزید که نژادی برتر دارد و از همه راستگوتر است، و کتابش را بر او نازل کرد و او را امین مخلوقات دانست.

تا این که مردم را بسوی ایمان به خداوند دعوت کند و خویشاوندانش (مهاجرین) که بهترین و نیکوکارترین افراد بشرند به او ایمان آوردند.

و پس از آنان ما انصار اولین کسانی هستیم که دعوت پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم را قبول کردیم، پس ما یاوران دین خداوند وزیران رسول او هستیم، بعد از ایشان شاعر بنی تمیم اقرع بن حابس رضی اللہ عنہ بلند شد و چند شعر خواند.

أتیناک کیمَا یعرف فضلنا إذا خالفونا عند ذکر المکارم
 أنا رؤوس الناس من کل معشر وأن لیس فی أرض الحجاز کدارم
 وأن لنا المرباغ فی کل غارة تكون بنجد أو بأرض التهائم
 «نزد شما آمده ایم تا مردم برتری ما را بدانند، آنگاه که در ذکر مباحات با ما مخالفت می کنند. برآستی ما سران همه مردم هستیم و در سرزمین حجاز قبیله مانند بنی دارم و جود ندارد، در هر نبرد و حمله ربع غنیمت از ما است، چه در سرزمین نجد باشد و یا تهامه».

پس از او شاعر اسلام حضرت حسان بن ثابت رضی اللہ عنہ برخاست و او را جواب دادند.
 بني دارم لا تفخروا إن فخرکم یعود وبالاً عند ذکر المکارم
 هبلم علینا تفخرون وانتم لنا خوُلُ بن ظئر وخادم
 بنی دارم به خودتان مبالید که فخرتان وقت ذکر مباحات برایتان وبال می شود، پیش ما آمده اید و بر ما فخر می کنید؟

و حالان که شما زیر دستان و خادمان ما هستید.

پس گفتند سخنگوی آنان از سخنگوی ما برتر است و شاعرشان از شاعر ما ماهرتر است.

و صداها بلند شد و در میان‌شان شلوغی شد که خداوند فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ
كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿۲۰﴾ [الحجرات: ۲].

«ای مؤمنان صدای خود را بلندتر از صدای پیامبر مکنید و مانند سخن گفتن با همدیگر با او بلند سخن نگوئید، از این که مبدا اعمال‌تان از بین برود، در حالی که شما نمی‌دانید.»

پرهیزگاری

ایشان ﷺ شخص بسیار متقی، پرهیزگار، راستگو و امین بودند. بنابر حدیثی که ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است، پیامبر ﷺ او را تعریف کردند و فرمودند:

«نعم الرجل ثابت بن قیس شماس.»

ثابت بن قیس چه مرد خوبی است که با شنیدن این آیه: ﴿لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ﴾ بسیار ترسید و فکر کرد اعمالش نابود شده اند، حتی که وارد منزل شد و در را بست و از ترس عذاب خداوند شروع به گریه و فریاد نمود و تا مدت چند روز از خانه بیرون نرفت. چون پیامبر ﷺ او را نیافت، شخصی به دنبالش فرستادند، فوراً بخدمت پیامبر ﷺ حاضر شد. پرسیدند چرا خودت را در منزل بازداشت کرده‌ای؟ عرض کرد ای رسول خدا ﷺ من آوازم بلند است. و می‌ترسم که اعمالم نابود شوند، چون خداوند فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ
كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿۲۰﴾ [الحجرات: ۲].

«ای مؤمنان صدای خود را بلندتر از صدای پیامبر مکنید و مانند یکدیگر با او با صدای بلند صحبت نکنید که مبدا اعمال‌تان نابود شود، در حالی که شما نمی‌دانید.»

پیامبر ﷺ فرمودند: مطمئن باش که تو از آنان نیستی و در دنیا زندگی راحت خواهی داشت و به آسانی بر تو مرگ می‌آید، و آنگاه که آیه:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾ [لقمان: ۱۸]. «همانا خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست نمی‌دارد».

دوباره به منزل رفت و در را بست و شروع به گریه کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله او را تا چند روزی ندیدند، شخصی به سراغش فرستادند چون آمد پرسیدند چند روز است که پیدا نمی‌شوی؟

گفت: من زیبایی و سیادت قوم خود را دوست دارم. می‌ترسم که نکند این تکبر است و خداوند متکبران را دوست ندارد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: تو از متکبران نیستی، در دنیا به راحتی زندگی می‌کنی و به شهادت می‌رسی و وارد بهشت می‌شوی که در جنگ یمامه به شهادت رسید و صداقت نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله را ثابت کرد که در حقش خواهد آمد.

إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى

صداقت و وفاداری

ثابت رضی الله عنه نمونه بارز و کامل صداقت و وفاداری بود، و گفتارش راست و عهد و پیمانش را ایفاء می‌نمود و با بلندنظری سخاوت می‌کرد و مانند تمام اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله اخلاق و عادات اسلامی را آموخته و عمل بر نهج اسلام را بر خود لازم می‌دانست. بنابراین روایتی در جنگ بعاث بدست زبیر بن باطا اسیر شد. در زمان جاهلیت بین عرب‌ها رسم بود که چون سرداری اسیر می‌شد موهای پیشانی‌اش را می‌تراشیدند و آزاد می‌کردند، پس موهای پیشانی حضرت ثابت را تراشیدند و آزاد کردند که شاعر سرود:

كَمْ مِنْ أُسَيْرٍ فَكَّنَا بِلَاثِمِنْ وَجَزِ نَاصِيَةِ كِنَا مَوَالِيهَا
«اسیران بسیاری را بدون فدیة با تراشیدن موهای پیشانی آزاد کردیم و ما سرور آنان بودیم».

و آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و آله دستور کشتن همه مردان یهود بنی قریظه را صادر کردند.

حضرت ثابت رضی الله عنه درخواست عفو زبیر بن باطا را نمود که پیامبر صلی الله علیه و آله او را بخشید، حضرت ثابت به زبیر گفت بخاطر احسانی که بر من کرده بودی تو را آزاد کردم. گفت: بله، انسان‌های بزرگوار این چنین رفتار می‌کنند. پس از آزادی زبیر به حضرت ثابت گفت: انسان بدون زن و فرزند چگونه زندگی می‌کند؟

حضرت ثابت رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله طلب آزادی زن و فرزندان او را کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را آزاد کردند و برای بار دوم زبیر گفت: انسان بدون مال و سرمایه چگونه زندگی کند؟ حضرت ثابت رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله تقاضای اموال او را کرد. و پیامبر صلی الله علیه و آله اموالش را نیز تحویل دادند. بعد از آن زبیر خبر شد که همه اقوام و دوستانش کشته شده‌اند. به حضرت ثابت رضی الله عنه گفت: بدون یاران چگونه زندگی می‌شود؟ من بنابر احسانی که بر تو کرده‌ام می‌خواهم مرا به دوستان برسان. و طبق روایتی گفت: حمایت و ضمانت شما تمام شده، مرا به دوستانم برسانید و زیاد اصرار کرد که مرا بکشید، تا این که بالآخره حضرت ثابت رضی الله عنه از روی اجبار او را کشت.

جهاد

پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به ثابت فرمودند:

«تَعِيشَ حَمِيدًا، وَتُقْتَلَ شَهِيدًا، وَتَدْخُلَ الْجَنَّةَ.»

«با آسایش و سربلندی زندگی می‌کنی و به شهادت می‌رسی و وارد بهشت می‌شوی.»

حضرت ثابت رضی الله عنه با شنیدن مژده شهادت بسیار خوشحال شد و همیشه در انتظار شهادت و رسیدن به رضای خداوند و ملاقات با پیامبر صلی الله علیه و آله بودند. او زندگی را با سعادت و سربلندی پایان رساند و تعجب‌آور نیست، چون پیامبر صلی الله علیه و آله چنین فرمودند:

ایام گذشت تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا به سوی رفیق اعلی رحلت نمودند، و مسلمانان حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه را به جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله برگزیدند. و قبیله‌های زیادی از اعراب

مرتد شدند که حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه لشکر بزرگی به فرماندهی حضرت خالد بن ولید رضی الله عنه گسیل داشت، و حضرت ثابت رضی الله عنه در این جهاد مقدس شرکت کردند و از خویش رشادت و جوانمردی خارق العبادتی نشان دادند.

در این مبارزه مجاهدین اسلام علیه مسیلمه کذاب، حضرت ثابت پرچمدار گروه انصار بود، و چون در میان دو لشکر جنگ شدت گرفت حضرت ثابت از خویش جوانمردی بی نظیری بجای گذاشت.

آنگاه که دید که لشکر مسلمانان عقب‌نشینی می‌کند، او و حضرت سالم مولی حذیفه رضی الله عنه در کنار یکدیگر مشغول نبرد بودند، گفتند: ما در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله اینگونه جهاد نمی‌کردیم.

عطر استعمال نمود و کفهایش را پوشید و با صدای بلند فریاد برآورد که خداوند از آنچه که مرتدین می‌گویند بیزار هستیم و از عمل لشکر مسلمانان معذرت خواهی می‌کنم.

شهادت

حضرت ثابت رضی الله عنه پرچمدار انصار و حضرت سالم رضی الله عنه علم‌بردار مهاجرین، هردو همراه شدند و دو کانال حفر کردند و تا نصف خودشان را در خاک پوشاندند که هنگام حمله دشمن به عقب برنگردند، و چون حمله شروع شد دفاع کردند و مسلمانان را به استقامت و نبرد تشویق می‌نمودند تا این که هردو به شهادت رسیدند، و میدان معرکه را با خون پاکشان رنگین کردند که تا ابد بر شهادت و جوانمردی آنان گواهی دهد.

و خداوند نسبت به شهداء فرموده است. ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ [آل عمران: ۱۶۹].

«کسانی که در راه خدا کشته شدند مرده مپندارید بلکه زنده اند، در نزد پروردگارشان روزی داده می‌شود».

اجراء وصیت

حضرت ثابت رضی الله عنه در سرزمین یمامه به درجه رفیع شهادت نایل گشت، مردی از مسلمانان از کنارش گذشت، دید زره آهنی گران قیمت بر تن دارد، فکر کرد برداشتن این زره برایش درست است، لذا آن را گرفت.

حضرت ثابت رضی الله عنه در خواب یکی از مسلمانان آمد و گفت: تو را وصیت می کنم که آن را خواب نپنداری و از اجرایش فراموش نشوی.

این که دیروز چون به شهادت رسیدم مردی از مسلمانان زره مرا از تنم درآورد، او در آخر لشکر قرار دارد و اسبی سرکش دارد، زره مرا در زیر دیگ گذاشته و بر روی آن پالان شتر را نهاده است.

برو پیش حضرت خالد رضی الله عنه بگو تا آن را از او پس بگیرد. و چون به مدینه رسیدند خدمت حضرت ابوبکر صدیق بروید و بگوئید بر من اینقدر دین است آنها را اداء کنید و فلان و فلان برده من آزاد است.

آن شخص چون از خواب بیدار شد فوراً خدمت فرمانده لشکر حضرت خالد بن ولید رضی الله عنه خوابش را تعریف کرد.

حضرت خالد رضی الله عنه شخصی را فرستاد تا زره را بیاورد، و چون آنجا رسید همان نشانی ها را دریافت، و آنگاه که مسلمانان پیروزمندانه به مدینه منوره برگشتند آن شخص خوابش را برای حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه تعریف کرد، فرمودند: خواب درستی است و وصیت حضرت ثابت رضی الله عنه را اجراء کردند.

و مسلمانان گفتند: حضرت ثابت رضی الله عنه تنها کسی است که بعد از مرگ وصیت کرد، وصیتش اجراء شد.

خداوند از او راضی باد و او را راضی بگرداند

و در بهشت برین جای بدهد.

«آمین»

پایان